43

راه موفقیت

تربیت نفس

ترجمه

مجید یکتائی



چاپ سوم ۱۳۳۸

راه موفقیت

تربیت نفس

از

خانم لی لی آلن

بادیباچه ای بقلم پرفسورمان

ترجمه

ر مجید یکتائی

که در سال دوازدهم روزنامه اطلاعات انتشار یافت

چاپ سوم

موسسه مطبوعاتی امیرکبیر

۱۳۲۸

سرآغاز

دانشهایی که فرا میگیریم و آنچه قوای عاقله و مدرکه ما ، درك میکنند ، همه از راه حواس است ؛ مثلا : آنچه از مطالعه و مشاهده بدست میآید از راه چشم در نهاد و مدرکه ما نقش میبندد پس اگر کسی هیچیك از حواس‌را ، ازکوچکی ، نداشته باشد بیشك عقل وخیال و مدرکه اش همه بیکار میماند ؛ در حالی‌که اگر هیچیك از قوای عاقله را شخصی نداشته باشد ، بازمیتواند بزندگانی باحواس ظاهر ادامه‌دهد .

پس وقتی اهمیت حواس درکسب معلومات تا این اندازه است در روانشناسی میگویند : **پیش از تربیت قوای عاقله حواس پنجگانه را باید تربیت‌کرد .**

خطا کاری حواس

در مباحث حکمت طبیعی و وظایف‌الاعضاء بخطا های بزرك‌حواس پی‌میبریم : مثلا معلوم میشود که چشم و گوش و دیگر حواس ما همه خطا میکنند و حسی نیست که از این خطا کاری برکنار باشد ، چه در

تشخیص دقیق رنگها، و چه در بعد ومسافت وسردی و گرمی، بو وطعم، همه‌جا خطای حواس ما بسیارست؛ چیزیکه بیشتر موجب نگرانیست، برخی از این خطاها، با اراده هم رفع نمیشود چنانکه گویی بوراثت در نهاد ما جایگیر شده و بآسانی از شر آنها رهائی نمیتوان یافت و اگر روانشناسی‌هم کمکی بما بکند وراه تقویت حواس‌رانشان‌دهد تنهاباتربیت حواس نمیتوان این خطا های بزرك را از میان برد و همه خطاها را رفع کرد بلکه فقط برخی از آنها از راه تربیت اصلاح میشوند و بطور کلی چنان میشوندکه در مشاهدات وکار های عادی‌کمتر خطا کنند ورنه چه خطا های بزرگی‌که تا آخر عمرهیچکس بآنها برنمیخورد و هرگز در زندگانی متوجه آنها نمیشود . مثلا کسانی هستندکه بسیاری ازرنگهارا عوضی میبینند[1] یایکی دو رنك‌بخصوص را تشخیص نمیدهند . وحتی‌خود شما ممکنست که مثلا رنك قرمز و سبزرا بعکس و جور دیگر ببینید ؛ درینصورت سالها میگذرد که نه خودتان متوجه میشوید ونه مردم‌دیگر، زیرا چنین شخصی با آنکه مثلا رنك قرمز را برنگك دیگر میبیند ، باز اسم آنرا از دیگران درست یاد گرفته هرجا قرمز را میبیند قرمز میگوید و درستهم هست ، منتها آنرا برنگك سبز دیده است . و همچنین آن رنگك دیگر را قرمز میبیند و باز بنام‌خود مینامد ! پس‌از آنچه گفته شد ، منظور آمیختن مباحث‌روان‌شناسی و طبیعی و وظایف‌الاعضانیست، بلکه اینست‌که : **درکسب معلومات ، هیچ اطمینانی بحواس ظاهر نیست** و وسیله دیگری هم برای این‌کار در دست نداریم ؛ ازینرو برای آنکه بنیاد معلومات ما دستخوش جهل و گمان نباشد لازمست‌کم و بیش

۱ ــ دالتونیسم ، که پیش‌از همه دالتون دانشمند نامی انگلیسی بآن پی برد .

تملك نفس - تربیت نفس - تداوی نفس

نگارنده بر آن بود ، که پس‌از ترجمه کتاب **تملك نفس نگارش هکتور دورویل** ، چند کتاب دیگرش را که در میان اینگونه کتابها و انتشارات روحی و اجتماعی و اخلاقی برجسته‌ترست ، مانند : **غلبه بر مقدرات** ، **نفوذ شخصی** ، دوره عالی **مغناطیس شخصی**، **تداوی روحی امراض** و مانند آن ترجمه و در دسترس دلباختگان آثار وی گذارد : ولی بااستقبالی که ازتملك نفس (خویشتنداری) او شد ؛ یقین کردم که: **پس از تملك نفس ، تربیت آن لازمترست** . ازینرو این کتاب **خانم لی لی آلن** [1] را ، که کتاب‌جداگانه‌ایست ، بعنوان تربیت‌نفس، پس‌ازآن ترجمه‌وانتشاردادم، زیرا با آنکه‌موقعیت‌این کتاب پس‌از**خویشتنداری بهتر و ستوده‌ترست، کار و عقیده‌درستی هم نیست که مترجمی تنها پابند آثار یکنفر بشود** و الزامی داشته باشد که آثار شخصی را خوب و بد لازم و غیر لازم ، آنچه هست و نیست ، همه را بزبانی دیگر آورد، آنهم بفارسی، که بکتابهای خوب بسیار نیازمندیم ، چه بیشك **آثارهیچکس نمیشود و نیست که تمامی دریك ردیف باشد** ، **پس آنچه بهتر است باید ترجمه کرد** . ازینرو با آنکه آثار دیگر هکتور دورویل چندان از خویشتنداری او عقب نیست باز بگمان من ترجمه این کتاب **(راه موفقیت)** بهتر و مقدمترست . و همچنین پس از ترجمه و انتشار **تملك نفس هکتور دورویل و تربیت نفس خانم لی‌لی آلن** ،

---

[1] Madame Lily Allen. - ۱

کتاب **تداوی نفس (طبیب خود باش)** **پرنتیس مولفورد** دانشمند و پیشرو نامدار امریکائی را بفارسی ترجمه و تقدیم خوانندگان فارسی زبان نموده‌ام که این سه کتاب مانندمکتبی است که شخص آماده را پس از تملك نفسی بتربیت آن وا میدارد و راه هایی برای تداوی نفس نیز بدست میدهند .

پرنتیس مولفورد و **تورنبول** پیشروان این سبك در امریکا و **هکتور دورویل** و **بارون‌دوپوته** و **امیل کوئه** و**یل ژاگو** درفرانسه و **ساموئل اسمایلز** و چند تن دیگر در انگلستان از پیشروان آثار روحی و اخلاقی هستند که در نیمهٔ دویم قرن ۱۹ نهضت نوینی در نگارش اینگونه کتابها در امریکا و فرانسه و انگلستان پدید آوردند ولی‌برتری آثار هکتور دورویل‌وپرنتیس مولفورد بر دیگران ازآنستکه ایشان مباحث مهم روحی و اخلاقی ، اجتماعی وفلسفی ، طبی‌ومغناطیسی را بزبان ساده و روانترومتکی باصول علمی و مغناطیسی بیان‌کرده اند ؛ ازینرو با تمام سادگی که نگارنده در نثر فارسی اینگونه ترجمه ها بکار برده ،اگرخوانندگان ایرادی داشته باشند متوجه آنستکه مطالب علمی و فلسفی و روحی را از این ساده‌تر نمیتوان بیان‌کرد و استفاده کامل از اینگونه آثارشناسائی برخی اصطلاحات میخواهدکه آشنائی بآنها برای درك مطلب لازم است .

راه موفقیت یا تربیت نفس
شاهکار خانم لی‌لی آلن

با آنکه خانم لی‌لی آلن ، چنانکه گفتیم ، از پیشروان این سبك نیست وپیرو نویسندگان ودانشمندانیست که نام برده شد وشاگرد مکتب فلسفی **امرسون**، فیلسوف ومورخ امریکایی نیزهست . از آنجا که‌این‌اثر کوچکش ،نتیجه عمری تجربه و آزمودگی خانم دانشمندی چون‌اوست، جای‌آن داشت ، که برابر و همدوش آثار پیشروان این سبك و آثار این مردان نامدار و دانشمند قرار گیرد .

این کتاب‌مجموعه تجربه‌ها ودستورهاییست که برای **یك‌خانواده و زندگی نیکبخت** بکارمیآید ومقدمه دانشمندانه **پروفسور مان** وخود کتاب دلیل بزرگی براهمیت آنست ، « آفتاب آمد دلیل آفتاب » برای پی‌بردن به‌اهمیت‌این‌اثرهمان خواندن بس‌است، تاخود بارزش آن‌پی‌برید در چگونگی و اختصار این اثر **خانم آلن** عقیده دارد که همه مطالب کتابهای بزرك را نمیشود بذهن سپرد و همچنانکه **مان** مینویسد ایشان نخواسته اند کتابی بنویسند وخود را نویسنده جلوه دهند بلکه چون مادر مهربان و پرمهر و محبتی که بفرزندانش پند میدهد ونتایج‌تجاربش را گوشزد میکند ایشانهم **نتیجه آزمایشهای خود را که عمری در آن بسر برده اند باین شکل برای ما تدوین کرده اند** و این **مجموعه کوچك تجربه و دستور** را درچند صفحه‌ای تقدیم‌خوانندگان نموده اند .

ازینرو پس از انتشار این « مجموعه کوچك تجربه و دستور » نویسنده آن بسیار سر شناس شده است و باخذ جایزه افتخار از انجمن روحی و مغناطیسی فرانسه نایل گشته و اثر کوچکش شهرت بسیار یافته است ، گفتیم برای کسانی که تملك نفس هکتور دورویل را خوانده‌اند بهتر ازین هدیه‌ای ممکن نیست ؛ ولی این نظر از ارزش و استقلال این کتاب نمیکاهد بلکه ارزش آنرا زیادتر میکند و برای کسانیکه **تملك نفس** را ندیده اند از آنجا که کتابی مستقل و جداگانه است و نویسنده‌اش شخص دیگری است از آنهمه فایده خالی نیست .

دیباچه دانشمندانه مان

پروفسورمان ، ازنویسندگان بزرگیست، که آثار روحی‌واجتماعی و اخلاقی و مغناطیسی بسیار و قلم شیرین و حقیقت گویش شهرت بسزا دارد وپس‌از **هکتور دورویل** ، او و **دکتر گاستون‌دورویل‌وهانری دورویل و دکتر اندره دورویل و دکتر ژرو و پروفسور مرسلی و دکتر میشو** ، از میان صد ها استاد و دانشمندیکه پیر و هکتور دورویل بوده اند و شاگرد مکتب ازیند آثارشان مهمتر و مشهورترست دیباچه دانشمندانه ایکه پرفسور « مان » بر این کتاب نوشته است ازشیرینی‌قلمش‌حکایت‌میکند وحقیقت گوئیشرا بخوبی‌میرساند . ممکنست بعضی گمان کنندکه مان بدبین است وازتمدن و اجتماع بیرحمانه انتقاد میکند و بدمیگوید ! نه ؛ اینطورنیست . **بدبینی و حقیقت گوئی دوتاست** چنانکه پروفسور مان درینجا عیبهای حقیقی محیط خود را شرح میدهد و آن محیط را برای زندگانی آسوده و نیك بخت ناساز میداند - این دیباچه برای ما بیشتر از آن مطلوب و پسندیده است که باهمه سخنانی

که ازچگونکی و وضع فرنگستان میشنویم بدانیم نظریه یکنفر دانشمند حقیقت گوی غربی درباره آن محیط چیست و چگونه تمدن شرقی را برای زندگانی آسوده ونیك بخت بهتر میداند.

وقتیکه مان عیبهای محیط خود را یکایك میشمرد و ازآنها انتقاد میکند وبرای بهروزی وبهزیستن دستور هایی میدهد بخوبی میتوان یافت که محیط مشرق زمین تا چه اندازه برای زندگانی آرام و نیکبخت آماده ترست.

پروفسور مان هیچگاه نمیگوید که همه چیز تمدن غرب بدست و نمیخواهد بگوید اینهمه اختراع و وسایل تمدن امروز سد راه نیکبختی است بلکه میگوید افزایش روزافزون تجهیزات و بسیج عمومی واینگونه کار ها بشریت را از شاهراه بهروزی و نیکبختی دور میکند ... پس در خواندن دیباچه پروفسورمان همواره محیط اورا باعقایدش بایدتطبیق داد.

مجید یکتائی

تهران - شهریور ۱۳۱۶

دیباچه

بقلم : پروفسور مان

منظور ازوسایلی که برای سعادت و نیکبختی پیشنهاد شده،چه‌ساده و چه مرکب ، همه آنها یکیست و **همه این‌ وسایل برای نیکبختی و سعادت ماست** ، همه‌کس این منظور را ستوده است و ما همگی دلباخته آنیم ؛ ولی‌بیش‌از هزاران سال است که باهمه مجاهدتهائیکه برای‌بدست آوردن این منظور بشر و دانشمندان ما بکار برده‌اند و در راه بشریت بانسانیت خدمت کرده اند و با همه روشهای گوناگون و دستور هائیکه بزرگان اجتماع وپیشروان آئینها بصورت دستور های اجتماعی واخلاقی و مذهبی داده اند باز با اینهمه امروز هم مثل دیروز و روزگار پیش و هزاران سال پیش همان دشمنان بشریت از ناخوشی و اندوه‌و گرفتاری و مانند آن کم و بیش دیده میشوند و همچنان بجای خود هستند . چه ناسازگاریها و چه دشواریها که در زندگانی امروز ما وجود دارد و چه دشواریهائی که روزبروز بدانها پی‌میبریم وچه ناملایمات اخلاقی‌ومشقات روحی دیگر که بکسالتها و درد و مشقات پیشین ما افزوده شده‌است .

با این وصف چنین بنظر میرسد که اگر ترقی و پیشرفتی دریــن سالهای دراز نصیب ما و دنیا شده باشد دشواری ها و ناسازگاری های زندگی‌نیززیادشده‌است‌چنانکه ازپیران‌وپدران‌خودمیشنویم که میگویند :

« افسوس ؛ **سال بسال دریغ از پارسال ! در دوره ما چنان و چنین نبود !** » همچنین دانشمندان اخلاق میگویند و ثابت می‌کنند : که « **نادرستیهای امروزی ما بیشتر ازگذشته است** » درطی قرن بیستم **معایب** اجتماع ما زیادتر و آشکار تر شده است و چه معایبی که وجود نداشت و نمیشناختیم که روز بروز بآنها بر میخوریم چنانکه اگر نظری بتاریخ یهود بیافکنیم و تورات را بخوانیم خواهیم دید که وقتی که حضرت نوح از اثر کمی زیاده روی در شرابخواری سرمست شادمانی شد چگونه مورد ریشخند و تمسخر پسرانش واقع شد ، اما امروز بچشم می‌بینیم که میخانه ها و شرابخانه های بسیار دایرست بطوریکه دیگر برای همه ما مشاهده آن امر عادی شده است ، پس این چه پیشرفتی است که نصیب ما شده است ؟ اگر امروز، درقرن بیستم ، فقر و بیماری بانواع مختلف گریبان مارا میگیرد در قرون گذشته اشخاصی مانند **ایوب** آنرا تحصیل میکردند پس چگونه اینجور چیزها که در آنروز بوده نه تنها از میان نرفته است بلکه بکمال رسیده بسیار دیده شده که مشقات روحی و اخلاقی نیز همچنان برجاست **واگر زیاد نشده باشد کم نشده.** نواقص و درد های جسمانی جون: کری ، لنگی ، نابینائی ومانند آن نیز بیشتر است چنانکه بخوبی تاریخ نشان میدهد این امراض را گذشته از آنکه پیغمبرانی چون عیسی شفا میدادند اطبای بزرگی بوده‌اند که بعضی آنرا مداوا میکردند وگرنه طب امروز هم با تمام پیشترفتش در اینگونه معالجات ناتوانست[1] پس باچه اعتماد وبکدام ایمان بگوئیم که درین سالها نویدامیدبخش ودستورسودمندی بدلباختگان خوشبختی داده شده‌است ؟ وآیاحه موفقیت جدیدی درین راه نصیب ما شده

(۱) چنانکه بوعلی سینا قولنج را مداوا میکرد و امروز طب جدید از مداوای آن عاجز است (م)

که در زمان خانواده های اولیه از آن‌سعادت محروم بوده‌ایم؟در آنزمان که‌زندگانی همه‌مردم یکسان‌ویکنواخت‌وساده وبی‌آلایش بوداحتیاجات بی‌نیازان‌وبیچیزان هردو دسته از امروز کمتر بود. باقوانین‌ناقص اجتماعی آنوقت‌اگرخوشی و نیکبختی وجودنداشت باتکمیل قوانین اجتماعی امروز بازهم این‌آرزو برای‌ما باقی است‌وبیشتردرآرزوی آن هستیم ، پس‌اگر بازندگانی آرام و آراسته آنروز سعادت‌ونیکبختی برای بشر تأمین نشده است چگونه امروز میتوان آرزوی وصول بآنرا داشت ؟ یا گفت هنوز برای جامعه وصول نیکبختی زود است ؟ ! بویژه آنکه بسیاری از دشمنان نیکبختی وسعادت بغریزه در نهاد ما جا گرفته عادات ما وخواهشهائی که روز وشب‌وگاه وبیگاه آنها ازما دارند ازهر فکر وراه دیگری مارا بازمیدارند و روح وجسم مارا غلام امیال‌نادرست خود میکنند ! . . .

بی‌شك امکان پذیر نیست که با این وضع درهم تمدن غرب در قرن بیستم بتوانیم راه درستی برای رسیدن نیکبختی بیابیم ، و اگر نظری‌بگذشته بیافکنیم وبمردم آنزمان بنگریم بطورکلی مشاهده‌میکنیم که امروز بدبختی های ما بیشترست . اگر در قدیم انسانی غلام چون‌خودی‌میشدامروز ما همه غلام مدهستیم ! چه اگر در آنموقع غلامانرا رنجه میداشتند و آزادی ایشان را میگرفتند امروز ما خود بـا پیروی از مدهای بیهوده روح و جسمرا با هم رنجه میرسانیم با رختهای تنك و ناراحت و یقه وکفش تنك آزادی جسمی را از خود سلب‌می‌کنیم و با رعایت این آداب و این رسوم بی اساس روح را درفشار میگذاریم ، درست است امروزما ترسی ازجانوران وحشی ودرنده نداریم امامیدانید که این درندگان از دنیای خارج در نهاد ما جای‌گرفته اند، ببر وپلنگی

نیست که بما آزاری برساند ولی ببر و پلنگ باطنی در خانه با ما جنك میکنندو آنجا باما گل آویز میشوند، این درندگان از جان ما تغذیه میکنند ودشمن روزی دهنده خود میباشند این درندگان‌را بچشم ظاهر نمی‌بینیم وبرای دیدن آنها چشم باطن بینی میخواهیم ،کیست که منکر این حقیقت شود ؟ با چه جراتی میتوان از آنچه میبینیم سرپیچی کنیم ؟ مگر برای چشم پوشی از این حقایق بالفاظی چند خود را گول بزنیم و واژه «تمدن» را برخ هم بکشیم **وگرنه تصدیق خواهید کرد که برای رفع این محظورات بسیاری از چرخهای تمدن جدید غرب را بایدخواباند** چه آنکه امروز درازای رنج وزحمتی که نصیب ما میکنند **بجای راحتی باز رنج و آزار پاداش میبریم** پس برای اصلاح اینکار باما همزبان شوید که بگوئیم : تمام سازمانهای ارتشی جهان زاید است و باید حذف شود ؟ تمام آلات قتاله باید نابود شود ؟ تمام مواد جنگی و شیمیائی و منفجره و اختراعاتی که بکار زندگی آرام و صلحجو نمیخورد **اینها همه باید از میان برود تا بسعادت نزدیك شویم**[1] و آیا بسیاری از قوانین ثابت امروزی‌را قابل تغییر وتبدیل نمیدانید ؟ بعلاوه بسیاری از قوانین استثنائی وقوانین سخت قضائی ودوروئیهائیکه برای رشوه گرفتن هست همه باید اصلاح شود و تمام راه‌های فسادی که بوسیله پول وجود دارد تمامی باید بسته‌شود . همچنین تمام شرکتها ومؤسسات کارفرمائی کارگری، شرکتها و مؤسسات بی‌اساس وزائد هرزه گری واعمال ناشایست ، مؤسسات بی- مسئولیت طبی وصدها مانند آن باید منحل شود تاگامی بسوی نیکبختی برداشته باشیم .

---

۱ — خوانندگان ارجمند توجه دارند که این انتقادات‌را پرفسور مان پیش ازجنك بزرك وخونریزیهای شگرف و پیدایش سلاح اتمی از تمدن‌غرب نموده است «م»

بله ، تمام این زوایدرا باید حذف کرد حتی پیش‌از آنکه‌متفکرین و **دانشمندان سالها در این باب ببحث و گفتگو بگذرانند** یا بتوانند بفهمند که‌**تمدن امروزی غرب تمدن نیست** ، زیرا این‌حقیقت باندازه‌ای مسلم‌است که حتی کودکان روشن‌فکر این قرن‌آنرا میدانند و نتایج‌تمدن قرون وسطی را برخ ما میکشند . **پس‌اجرای‌اینکارراسرآغاز برنامه نیکبختی بشری باید قرار داد** ازینروتمام وعده ها و بهانه های‌فریبنده راکه بیشترباعث پیچیدگی‌کارها وسلب آزادی‌ما میشود بایدکنارگذاشت **که اینها باعث‌سعادت و نیکبختی‌ما نمیشود** همچنین راه خیانت و آدم کشی و دزدی و نادرستی و دروئی را بهرشکلی‌که هست و گمان میرود باید بست برای‌آنکه باوضع امروزی این راه‌ها بیشتر برای‌مردم بازست، درست است‌امروز هیچیك از وسایل شکنجه و آزار قرون وسطی‌وجود ندارد ولی دادگاههای‌ما ومراجع قضائی‌قوانینی داردکه بما اجازه‌میدهد که تمام خانه و زندگی حتی جل و پلاس بدهکاران را بفروشیم‌وایشانرا بتوقیفگاه وزندان‌ببریم وزندگانی را برآنها ناگوارکنیم وچنگال‌بدبختی را بگلوی ایشان فرو بریم ؟

پس چیست که نمیگذارد بشادمانی زندگی‌کنیم ؟ **اگر این بدیها و نادرستیها را خودمان در حق خودمان روا نمیداریم و از ما برما نیست پس‌از چیست ؟** درندگانی راکه در میان جامعه‌های بشری بشکلهای فریبنده انسانی پنهان شده اند باید نابودکرد که نابودی آنها و امیالشان محو بیچارگی و بدبختی است ، همچنین هر چه این موانع و اشکالات را بیشتر رفع‌کنید ازیدبختی و سیه روزی بیشتر رهائی‌خواهید یافت وموفقیتهایتان بیشتر خواهد شد . اگر رشته‌هائیرا که خودتان بپای

خود بسته‌اید و آنها را **مسایل اجتماعی** مینامید از پای خود باز کنید **مسائل اجتماعی لاینحلی** را که سر رشته اش دردست خودتانست و پیدا کردن آنها را از دیگران میخواهید بآسانی حل خواهیدکرد و راه‌حل مسائل پیچیده را از درون جیب خویش پیدا خواهید نمود .



خانم لی‌لی‌آلن ، که در اینجا بنگارنده بار داده‌اند که در باره کتابشان عقایدی تقدیم‌خوانندگان بدارم محققا بیش‌ازین اجازه نمیدهند که رشته سخن را بدرازا بکشم ؛ بویژه آنکه ایشان درین اثر نفیس و ربها بما میآموزندکه چگونه درندگان باطنی را برای تحصیل نیکبختی بآسانی از نهاد خویش ، میتوان طرد کرد .

این کتاب ، **کتاب راه موفقیت** ، ببر و پلنگی راکه بصورت‌انسان در جامعه و نهاد ما جایگرفته سرکوب و نابود میکنند و بما میگوید : اگر خودتان خیرواحسانی درباره خویش‌مرعی داریدو **خود خیر خواه و نیك‌خواه خود باشید** ، بیشك زودتر بمقصود میرسید ؛ زیرا : **همه‌ـ چیز را باید از خودتان بخواهید** . اگر شما بدبختی خودتان‌را رفع کنید یك قلم از بدبختی اجتماع را کم‌کرده‌اید و بار همنوعان خویش ‌‌‌‌‌‌‌[illegible]بد .

دستور های بسیاری هست . که بما میگوید خیر و نفع دیگران‌را بر خـیر و نفع خویش مقدم بدارید ؛ اینگونه تعلیمات خیلی خوبست و ستوده است ولی عملامی‌بینیم که **اینها ارزش عمل ندارد** ؛ اینجاست که میان این **دو دستور** ببهت و ببیتکلیفی عمر بایدگذراند؛ زیرا انسان نمیتواندبرای‌راحتی دیگران راحتی‌را ازخود سلب‌کند. چه‌معنی اینحرف

آنست که زندگانی نکنید واینهم برای‌هیچکس مقدور نیست ؛ پس اگر اعتقادمان را ازین دستورهای اخلاقی سلب کنیم بهتر میتوانیم بااین رفتار و زندگی باخلاق واقعی برسیم .

همچنین تمام مصلحین و موجدین بزرگ **نخست از خودشان شروع بتجدد و اصلاح کرده‌اند** واز آن‌پس باصلاح‌دیگران‌پرداخته‌اند **وهمه افتخارهائیرا که مردم برای ایشان قائلند افتخار هائیستکه خودشان شالده آنرا ریخته اند .**

خانم آلن هم این دستور ها را از خود و خانه خویش شروع کرده است و نخست خودش خواهان و دلباخته نیکبختی شده و پیش از همه خانه‌کوچکش‌را آراسته واصلاح کرده‌است ونخست‌برای‌سفیدبختی خویش از اینراه وارد شده .

خانم آلن در خانه و خانواده خویش چون ملکهٔ نیکبختی فرمانروائی‌نموده‌است ونیکبختی‌بزرگی پدیدآورده وبیشتر این نیکبختی و به روزی را از راستی و درستی بدست آورده و با عشق و علاقه بسعادت و زندگانی و با خیر خواهی و نیکوکاری این نیکبختی را برای خود و خانواده خویش تحصیل کرده است چنانکه‌بخوانندگان ورهروان خویش میگوید :

« خوانندگان عزیز ، اینست آنچه مرا نیکبخت کرد . شما هم با عقیده و ایمان راسخی میتوانید نیکبخت شوید و منهم بنوبه خود رهبر و رهنمای شما خواهم بود »

خانم آلن با این اثرش نخواسته است که مثل خانمهای فاضل ودانشمند دیگر ، تنها کتاب جدیدی بکتابخانه‌های ما بیفزاید یاشاهکاری از اینگونه بوجود آورد ، نه هرگز این مقصود را نداشته اند

بلکه این کتاب کوچك دستور های عملی بسیاری دربر داردکه باعمری
تجربه و آزمودگی بدست آورده اند و پس‌از آنکه این دستور ها را
نخست در خانوادهٔ خویش بکار برده اند و از آنها آنجا نتیجهٔ عملی
گرفته‌اند آنرا بصورت این کتاب کوچك بشیفتگان این‌اثر تقدیم‌داشته‌اند
بطوریکه در تدوین این دستورها هیچ سخنی بلاف وگزاف نگفته اند و
دستورهائیکه در آنست همه سودمند و پسندیده است .

فکر اصلی خانم آلن آنست که با این چند دستور عملی که
از اختصار میشود آنرا تمامی بذهن بسپاریم ما را بنیکبختی برسانند که
بسیاری از ما و همه مردم سالهاست آرزوی آنرا میکنیم و در اندیشه
تحصیل آن هستیم . همینطور که خانواده ای را نیکبخت میگوئیم که
افراد آن نیکبخت باشند ؛ خانم آلن هم ، با این دستورها نخست افراد
خانواده روحی مارا از نوزادی وکودکی چنان تربیت ونیکبخت میکنند
که‌بزودی نیکبختی خانواده روحی ما فراهم‌میشود ؛ زیرا نوزادان‌روحی
هرکس درست مثل نوزادان جسمی اویند .

این‌نوزادان اگر بدرستی تربیت‌شوند و خوب ببار آیند زندگانی
آرام وخوبی خواهند داشت وزهی نیکبختی آن پدر ومادر ؛ واگرشرور
و موذی بار آیند اذیت و آزارشان بیشتر از همه متوجه پدر و مادری
میشود که آنها را اینگونه تربیت کرده‌اند . ازینرو اطمینان داریم که
خود خانم آلن هم ، با همین اصلی که نیکبخت شده است و بنیکبختی
رسیده ما را بنیکبختی خواهد رساند .

اگر انسان در اختیار انزوا و گوشه‌گیری تا اندازه‌ای بعقیده من
مجاز باشد ذره کوچکی از حقیقت مطلق واصل نیکبختی اگر وجود

داشته باشد، در آنگوشه است ؛ این حقیقت چیزی است که ما امروز آنرا بغلط از اجتماع و تشکیلات آن میجوئیم . خانم آلن این اصل را هم، بوضعیکه شایسته زندگانی اجتماعی باشد و بقوانین آن هیچ زیانی نرساند بخوبی گوشزد میکند .

درپایان این مقدمه یقین دارم با دستورهائیکه خانم آلن داده است مردی بوجود میآید که **شایسته وسزاوار دوست داشتن است**. خودش از زندگانی راضی و خشنودست و خود را نیکبخت میداند، دیگرانهم اورا از جان و دل دوست خواهندداشت . این مرد، **مرد کار** وعمل است و هیچوقت از این ناموس شریف سرپیچی نمیکند، مردیست که برای برائت خود قضا و قدر را مسئول نمیکند ! این مرد **مرد موفقیت است** پیوسته شاد و راضی است و کجی و نادرستی هیچ ندارد ؛ بالاتر از همه از عناصر مفید و لازم جامعه میباشد این شخص نیکبخت و کامکار است و برنیکبختی جامعه میافزاید ؛ سربار زندگانی دیگران نمی‌شود و بیچارگان و درماندگان را دستگیرست همیشه آنچه خوب و پسندیده است از دیگران فرا میگیرد و از بدی های ایشان چشم میپوشد، **از با ادبان و بی‌ادبان هردو ادب میآموزد** و همه‌جا دلباخته خوبی ونیکوکاری است، کسان خانواده روحی وجسمی او هردو گروه نیکبختند و در هردو خانواده فرمانروا و متنفذست .

ژ . آ . مان

« افکار ما نتیجه انتخاب خودمانست و آنها را »
« ما بوجود میآوریم و هر یك را بشکلی در »
« متخیله خویش میپروررانیم . اگر این افکار »
« آلوده بمظاهر زمینی باشند ، همچون هیاکل»
« جسمی بنظر میرسند ومارا پابند مادیات این»
« خاکدان میکنند و اگر افکار ما آسمانی »
« باشند و آنجا پدید آیند در آسمـان سیر»
« میکنند و نور آسمانی بقلب وسرما میتابد. »

جیمز آلن

تراوشهای فکر

یا

نوزادان روحي

تراوشهای‌فکر مابسان نوزادان‌روحی‌ما میباشندکه مانند نوزادان جسمی هر یك نیازمند تربیت و تقویتند، این نوزادان برای نشو و نما و تقویت خویش لوازم و وسایلی میخواهند که بیشباهت بوسایل تربیت کودکان نیست چنانکه وقتی بچه روز بروز و سال بسال بزرك میشود ونشو ونما مییابد بوسایل ودستور های جدیدتر و کاملتری نیازمند میشود نوزادان روحی وتراوشهای فکر ماهم همانگونه هر چه بزرگتر و قویتر بشوند وسایل ودستورهای جدیدتر وکاملتری میخواهند تا بتوانند بخوبی بنشو ونما وترقی بپردازند .

این نوزادان وکودکان ما بزودی کسان خانواده روحی ومعنوی ما را پدید میآورند و بزودی همین افراد قلب وروح رااشغال میکنند واگر بظاهر وضع‌زندگانی این‌افراد بدست‌کسیست‌که قلب‌وروح از آن اوست ولی درحقیقت وضع زندگانی هرکس بدست‌هیئت اجتماع‌همین خانواده‌ایستکه نوزادان آنرا از کودکی پرورانده اند .

پس زندگانی ما همواره دستخوش فعالیت این هیئت روحی است چه هیئت بزرگی و چه کودکان مغایر و گوناگونی که بزودی بزرك

میشوند و شخصیت روحی ما را پدید میآورند .

اخلاق و رفتار ، صفات و عادات ، گفتار و کردار هر کس بسته بچگونگی ووضع همین نوزادانیست که کم‌کم بزرك میشوند و خانواده روحی شخص را پدید میآورند .

اینك‌برای روشن‌شدن این مطلب وبیان چگونگی نوزادان این‌خانواده چندنن ازنوزادان روحی خویش را نام میبریم وحالات وانفعالات آنها را مورد دقت و بررسی‌قرار میدهیم .

ـ۱ـ

چگونه میتوان خیرخواه و نیکوکار بود ؟

نخست ببیان نیکو کاری و خیر خواهی[1] میپردازیم که فکریست قدیمی و بسیار شایع ؛ در آغاز که این فکر از ما سرمیزند و پدید میآید بسیار ضعیف است و چندان توجهی بدان نداریم و چندان ما را متوجه نمیدارد این‌فکر بیشتر از نیازمندیها پیدا میشود و کم‌کم‌نمو میکند و بزرك میشودچنانکه وقتی کمی قوت گرفت بخوبی کار و وظیفه منظوری را که بی‌توجه از آن انتظار داشته ایم ، انجام میدهد . برای درك این حقیقت اگر کمی دقت شود بخوبی آن حقیقت فهمیده میشود ؛ چنانکه :

زنها در آغاز تمدن ، بی‌هیچ غرضی تنها برای پوشش خود پیراهن پوشیدند ؛ این فکر پسندیده و کوچك ، در آن روزگار ، چندان اهمیتی نداشت وبلکه روی نیازمندی پدید آمده بود و بسیار عادی بنظر میرسید ولی همانطور که روز بروز و سال بسال بشر بپیشرفتها و ترقیهائی که بهمینگونه پدید آمده است رسیده ؛ پیراهن خانمها هم مانند دیگر جیزها ، روز بروز ، بزیبائی و آرایش خود افزود تا روزیکه از این دگر گونیها بشکل رختهای جدید و مد های امروزی در آمد که همگان

۱ـ منظور میان نیکو کاری و خیرخواهی است که در پارسی لغت جداگانه ای برای آن نیست . «م»

امروز با نظر عبرت بدان مینگریم و چشم بیننده را خیره میکند ؛ **راستی چقدر شادمان میشویم وقتیکه می بینیم فکر کوچکی بکمال خود میرسد و راه کمال میرود.**

ساعتها و روزها میگذرد و همین فکر های کوچك خیرخواهی رو بکمال میرود واز مجموع اینهاست که کاروان تمدن و نبوغ بشر بسرمنزل مقصود میرسد و ما را بحقیقت نزدیکتر میکند .

گاهی این فکر های کوچك و بی‌اهمیت باندازه ای ترقی میکند و دگرگون میشود که منظور های دیگری را دنبال میکند ؛ چنانکه امروز تنها برای پوشش بدن از سرما وگرما رخت نمیپوشیم‌و بیشتربرای زیبائی و روزپسندیست .

راستی چه روز خوشی ؟ وچه روزگار باسعادتی است هنگامی که **قلب ما پر و مملو از احساسات پاك و صلح جویانه باشد و پیوسته این وضع دوام یابد ؛** آیا شماخواهان آن‌هستید ؟ نه‌شما این آرزورا دارید و خواهان آن میباشید ؛ بلکه این تنها آرزو و آرمـان بشریت است ؛ چه آنکه بوضع دیگری افکار خیر خواهی و نیکو کاری پدید نمیآید و میدانید که جزباین فکر ها و اینگونه احساسات قلبی نمیشود، بآنچه منظور و علت غائی است رسید ؛ اینجاست که برای بدست آوردن این رضایت قلبی و دوام این وضع روح باید بفعالیت خود بپردازد و در راه خویشتنداری و ستیزه با محیط داخل و خارج دچار هزاران رنج و زحمت شود . پس از این پیکار وستیزه با نفس و دیگرانست که رضایت قلبی وروحی هردو بدست میآید وروز های ما بآرامی و آرامش میگذرد و آنچه در قوه است همه بیکجا بفعلیت میرسد .

احساسات و فکر های ضعیف و ناتوان ما توانا میشوند وقوت میابند و از کودکی و هنگام ضعف و کوچکی و وضعیکه دستخوش کوچکترین اثر هاست که آنها را باثر های بزرگی ، مانند: قضاو قدر و بخت و روزگار و افلاك تعبیر میکنیم رهائی خواهیم یافت . این قوا و همین قدرت است که نیروی حیاتی را میافزاید وبلکه در مرحله دیگر همان نیروی حیاتی‌استکه بیك مفهوم هستی‌ووجودرا تقویت‌میکندوآنرا توانامیسازد،زیرا توانائی نیروی حیاتی هر کس،مظهر قدرت‌وجوداوست .

تنها سه بار : روزی سه بار دعای خیر و **سپاسگزاری وستایش از وضع خود و آفرینش** روز را بکام شما شیرین و سازگار میکند ؛ بشرطیکه این سپاسداری واین رضایت تنها بزبان وظاهر نباشد. بکوشید که‌این‌کاررا بااحساسات درونی خویش وفق دهید: نه‌مثل مردمیکه بطعن روزی هزار بار « الهی شکر »میگویند و با چشمان خیره‌ایکه نشان‌عجز و افتادگی و انتقامست بآسمان مینگرند ! . . .

اگر چنین باشد که‌دل وزبانتان‌باهم همزبان‌باشند وباهم یکی ویکرو، خوبیها وخوشیهای دیگرهم از پس آن شما رومیآورد : نوزادان روحی و کودکانیکه درین محیط تربیت میشوند ، بزودی بزرك و تواناخواهند شد وخوبی وخوشیهای دیگری که گفتیم باشما شفیق ودلجومیشوند؛ آنها بااین دلجوئی وشفقت سخت وقوی هم میباشند : چنانکه بخوبی میتوانند ازشما دستگیری کنند ودر رنج وسختی بشما یاری رسانند ورهبری کنند؛ درین مواقع پشت و پناه شخص میشوند و هر گونه یاری و کمکی که لازم باشد بوی میرسانند .

همانگونه ، که چیز های کوچاك و بی اهمیت ، بدیده نوزادان و

کودکان بزرك و مهم جلوه میکند همچنین نوزادان روحی هرکس اگر نمو نکند و تربیت نشود از کوچکترین چیز ها بیمناك میشود وانگاه ناگواریها و سختیها یکایك پشت سر هم بدو رو میآورند و هر چه از آنها بگریزد گریبانش را رها نمیکنند و روزگار وی را تباه و غمناك و تیره میکنند و وضع شخص بپستی میکشد؛ چنانکه **اگر غم و غصه‌ای هم نداشته باشیم ، از در و دیوار برای خودمان غم و اندوه می تراشیم :**

بنالهٔ حیوانات گوش میدهیم ، برای کسانی که ایشان را شکنجه میدهند زاری ودلسوزی بیجا میکنیم بحال حیوانهائیکه میکشند و قربانی میکنند میگرییم و با اشك تأثر ، **بی آنکه سودی بحال آنهاداشته باشد،** قلب خود را میفشاریم و افسرده میکنیم . بدتر آنکه بخیال خود ، ازین غمخواری، خود را رحیم ودلجو میپنداریم ورضایتی قلبی در خودمیبینیم، در حالیکه با کمترین دقتی میفهمیم که **این دلسوزی نیست وطریق دلجوئی و مردم داری ، با غمخواری و دلسوزی ، دوتاست .**

افسوس وصد افسوس که روزخودرا بفسوس وافسوس میگذرانیم ؛ از غم و اندوه گذشته زاری میکنیم و این را حقی برای خود می دانیم ! **بیاد شادیها و خوشیها هم افسوس میخوریم** و روزگار خویش راازهر روسیاه و تباه میکنیم وانگاه جویای خوشبختی و سعادتیم ! ! همچنین کودکان و نوزادان روحیند که بادو چشم گریان هیچگاه آرام نمی‌گیرند و چون اطفالی که با گریه و زاری و بی آرامی روزگار پدر ومادرشان را سیاه و تباه میکنند دلباختگان خودرا بخاك سیاه مینشانند ؛ اگر کمی دقت کنید اینگونه افسوسها و حسرتها ازگذشته خود وبروزگار دیگران همه از حسد و کینه توزی و نادانی است .

چهره این نوزاد روحی بسیار در هم و عبوس است ، خنده بر لبان این طفل نخواهید دید وازهمان کوچکی اخمو و ترشروست . همنشینی آن زیان بخش است و **دوستی و نزدیکی اوچون دوستی ونزدیکی با آتش است** که هر که از نادانی آغوش مهر و دوستی برای او گشاید لاجرم خود را بسوزد و سر انجامش چون پروانه بیچاره میشود و داستانش همانست . محبان خود را میسوزاند ودوستیش بدوستی خاله خرسه می ماند ؛ پس آرزوی بزرگی که باید داشته باشید اینست ، که همیشه‌مرگ این نوزاد روحی خودرا بخواهید وبقدری عرصه روح‌خویش را بدو تنگ کنید تا بعرصه نرسد و از آن میدان بگریزد و نابود شود .

درینجا هستی و نیستی آن بسته بآنست که شما آنرا بخواهید[1] یا نخواهید ، لازمه این خواستن آنست که شما خویشتندار باشید .[2] ازینرو هرچه زود تر ، در کوچکی ، آنرا بدیار نیستی بفرستید کارتان آسانترست ، واگر شما خویشتندار نبودید وتوانستید این نوزاد روحی‌را که دشمن خانه نشین شماست بیپا ونابودکنید وآنگاه بشما مژده میدهیم که درطریقی هستید ، **که بخویشتن داری میانجامد؛** ورنه ، با این فکر و با این روش گذشته از آنکه از نیکبختی و خویشتن داری باز خواهید ماند، بافکار نیکو کاری وخیر خواهی هم که مقدم داشتیم، نمیتوانید دست یابید زیرا این سخن بسیار روشن و آشکارست **چگونه با حسد و کینه میتوان خیر خواه و نیکو کار بود ؟**

با این فکر ، هرگز نمیتوانیم بدیگران نیکی کنیم وخیری بکسی

---

۱ ــ طریق مستقیم ، فصل۱۹ از کتاب خویشتنداری ، هکتور دورویل ، که آنرا مقدم بر این کتاب داشتیم . «م»

۲ ــ رجوع شود بمقدمه خویشتنداری ، که هکتور دورویل بعنوان **کسیکه خویشتندار است ، نگاشته** «م»

برسانیم تاپاداشی بمادهند. بلکه‌رضایت خاطرخویش‌را هم نمیتوانیم‌فراهم کنیم و نمیتوان خیر خواه و نیکوکار شد ! و در وقتی هم که خاطر راضی و قانع نبود و نیکی و خیری در کار نباشد چگونه میتوان زندگانی شاد و آرام داشت ؟

درین موقع است که اثر های **خلوص و شفقت وخیر خواهی** بیخود میشود و پایداری در حسد و کینه بنومیدی و دلسردی میرسد که همه بزرگان آنرا برابر مرك گرفته‌اند و ایندو را با هم نام میبرند.[۱] اثر های ناگوار آن زندگانی را یکسر بر شما تلخ میکند و کم کم از آن سیر و دلسرد میشوید ؟ !

پس وقتی خلوص و شفقت و خیر خواهی با حسد و کینه جور نیامد و بهم نساخت از اثر های شیرین و پر سود آنهم بناچار محروم خواهید ماند.

بد تر از همه آنکه تنها باینکار هم تمام نمیشود و این فکر افکار نارسا ونا پسند دیگری پدید میآورد ومحیطی درست میکند که نوزادان زیانکار بسیاری از نو بدنبال هم بوجود میآیند و این نوزادان روحی باصفات ونا پسندی که دارند اجتماع مساعدی تشکیل میدهند تا خانواده روحی ما را پدید آورند ؛ واگر در این صورت افکار نیکو و پسندیده‌ای هم وجود داشته باشد محیط این خانواده را برای آن افکار و اعضا ناساز و نا مساعد میکنند و افکار این خانواده شخص را بهر گونه کجی وکاستی و بدی و نا پسندی بمیل و دلدادگی میکشانند و سر انجام بنا درستی ووحشیگری و نومیدی میکنند وبنا بموفقیت هر کس اندوه وبدبختیهای

---

۱ - این فکر اقتباس از سخنان کوتاه علی (ع) است . «م»

بسیاری پدید میآورند، که بیان آنهمه درین مختصر نمیگنجد و بهتر آنکه نویسندگان بزرك و دانشمندان ما بخوبی در آثار جاودان خویش از اینگونه چیز ها نام برده‌اند و بخوبی آنچه باید و شاید بیان کرده‌اند .

اندوه و بدبختی نوزادان توامی هستند که هر دو با هم پدید میآیند و با هم رشد میکنند و وقتی که کمی بزرك شدند وبثمر رسیدند اگر بخواهید با زور بازو ونیرو آنها رااز خود دور کنید ، بدست وپایتان میپیچند و چنگالهای خود را بیشتر بگریبانتان فرومیبرند و میگویند :

«ما زاده تو هستیم ، تو هستی که ما را بوجود آورده‌ای ، ما بچه های روحی وقلبی تو هستیم و از تو جدا نخواهیم شد! » .

اگر نوزادان روحی ما زبان ظاهر نداشته باشند ، عملا این را بما میگویند و این حقیقتی است که نباید حمل بمجاز کرد ؛ چه اگر آنرا بدین دست آویز ها آسان بگیرید بعدها گریه و زاری و غمگینی درد شما را دوا نمیکند و سودی بحال و کارتان نخواهد داشت .



ــ۲ــ

عشق و علاقه اساس نیکبختیست

عشق، روزی که‌این نوزاد روحی، بانیروی شگفت آورش‌پدیدمیآید و بیتوجه خوانده ونخوانده بشما رو آور میشود ، بزودی بزرك میگردد و بعرصه میرسد ! این نوزاد روحی ، خواه عشق مجازی ، یا عشق حقیقی با طبع سوزان خود ، زودتر از هر نوزاد روحی دیگر نمو میکند و بر شما فرمانروائی مینماید ؛ چشمانتانرا میگشاید و بفراخی فتان و جذاب جلوه میدهد ...

عشق ، ای عشق عزیز ، ای نغمه آسمانی ، ای فرمانروای قلبها ، ای‌سرمایهٔ جاودان زندگی ، چه شیرینی و چه شیرین میآئی ، تو نوزاد آسمانی هستی و بدریای بیکران ابدیت دست داری ، افکار خیرخواهانه و نیکوکاری و خلوص و شفقت همه زادهٔ وجود توست و این افکار و این نوزادان روحی در پناه و سایهٔ وجود تو پیدا میشوند و نمو میکنند و دلباختهٔ رخسار تابناك تو هستند ،کینه و دوروئی و فریب و ظاهر سازی و هر گونه دورنگی بنزد تورونقی ندارد وازتومیگریزد . اندوه وبدبختی باآنهمه زورمندی و باآن ترشروئی و چهرهٔ عبوسش ، با بودن تو،ناتوان و بی اثرست و هیچگاه بتو نزدیك نمیشود و هرجا که تو باشی او از نجا میگریزد .

عشق ، این حس پاك وبی آلایش که هم‌دشمن**خود خواهی و مردم-**
آزاریست و هم این حقایق را بما میآموزد ، بزودی رهنمای زندگانی
شما میشود ؛ عشق برای آن بسروقت ما میآید که درد و اندوه روحی
ما را گرچه در نهادمان بسالیان درازی ریشه دوانده باشد از میان
بردارد و نابود کند ، درد های ما را درمان کند و با ما همدم و همنفس
گردد . اوستکه‌نوزادان روحی مارا بما میشناساند و ما را متوجه میکند
که : نوزادان روحی هر کس نتیجه انتخاب روحی خود اوست ومیفهماند
که این نوزادان چگونه دشمن هستی و سعادت میشوند و چگونه :
هستی و توانائی آنها بسته بنیستی و ناتوانی ماست .

آیا میدانیدکه چگونه این آلودگی های زندگانی مادی قلب‌پاك
و صاف ما را آلوده میکند ؟ اینها نتیجه میلهای ناشایسته ایست ، که‌بقلب
خود تحمیل میکنیم و بآنها در دلهای خویش جا میدهیم . آری خودمان
میخواهیم و **هر چیزی بخواستن است .**

وقتی‌این فکرهارا بروح وقلب‌خود راه دادیم‌وجای‌مناسبی در آنجا
بدست‌آوردند دیگر هیچ جای تعجبی نیست وقتیکه این نوزادان روحی
وجودمارا بازیچه‌خود قرارمیدهند وزندگانیمانرا دستخوش نادرستی‌های
خود مینهند.محیطی درست‌میکنند ومارابسختی پابندآن محیط مینمایند؛
چنانکه دیگر بهیچرو نمیتوان از اثر های آن ایمن شد و از هر طرف
که‌بنگرید ، راهزن‌ودشمن جانتانند وشمارا بکجی ونادرستی میکشانند.

باز میگوئیم که‌این فکر های بد و ناپسندیکه جز زیان و دشمنی
کاری از آنها ساخته نیست نتیجه انتخاب خودتانست و بس .

پس وقتی که عشق ؛ **عشق پاك** ، در نهادتان جای گرفت ؛ بزودی نوزادان خوبی برای شما تربیت میکند ، که : نیکوکاری ، خیرخواهی ، مهربانی ، ترحم ، شفقت ومردم دوستی ، همه ازپی آنست ، و همه نیکیها از آن پس بشما رو میآورد و از پس آنهاست که رضایت و صلح وشادی در همه کارها و زندگانی پدید میآید .

عشق و دوستی با خشونت و بد گمانی ، وکینه وتکبر و بدجنسی و بد رفتاری میدانید میوه و ثمرش چیست ؟ : نومیدی ، کسالت ، میل بگوشه نشینی ، دوروئی ، درد و اندوه ، بیچارگی ، بیچیزی ، بدبختی ، زیرا : **شخصیت واقعی مرد از قلبش شناخته میشود .**[۱] وسرنوشت‌هر کسی هم بسته بشخصیت اوست .

تمام‌کسانی که طالب حقیقت بوده اند ، تمام کسانیکه درست کاربوده اند ، تمام‌کسانیکه‌نیکنامند ، تمام‌کسانی که فضایلی‌دارند، تمام‌کسانی که قابل دوست داشتن هستند وشایسته ستایش‌می‌باشند ، همینطور شخصیتشان شناخته شده .



چندی پیش با خانمی آشنائی پیدا کردم که بیان وضع زندگانی او درینجا خیلی بجا و مناسب است .

با آنکه وضع زندگانی این خانم بدنبود و زندگانی خوبی داشت ترس بسیاری از بیچارگی و تنگدستی بدل داشت ، بطوریکه زندگانی خوش و آرام را برخود حرام کرده بود ؟ ! بارها ازاو شنیدم که‌میگفت :

« از ناخوشی وبیچیزی میترسم » . **ترس‌هم‌دارد** ! برای مردمیکه نمیتوانند علت آنرا پیدا کنند و در رفع آن برآیند، **نه برای همه .**

---

۱ — درفارسی میگوئیم « هر کسی ، آب قلبش را میخورد » «م»

ابتدا گمان کردم که این خانم خیلی بیچاوه و سیه روزست ووضعش بسیار در همست و بسختی زندگی میکند ولی بعد ها با کمی دقت و کنجکاوی دیدم نه ! کاملا بعکس است و خطا کرده ام ، این خانم تمام وسایلی را که برای یك زندگانی خوشبخت و بی آلایش لازمست داراست .

فرزندانی دارد که بخوبی تربیت شده و سر براهند و نسبت بپدر و مادرشان مهربان و فرمان بردارند در خانواده کوچکشان مهر ومحبت ودوستی حکمفرماست بعلاوه این زن بسیار پارسا و پرهیزگار بود ؛ او و همسرش هر دو باهم یکدل و یکرو بودند همه آشنایانشان آنها را از دل و جان دوست میداشتند اما چیزیکه بود این سخن را نمیدانست که **این چیزها برای خوشبختی بشر بوجود آمده واگر بخواهدازین بیشتر میتواندخوشی و نیکبختی بدست آورد .**

میترسید و از ترس آینده حال خود را مغشوش و وحشتناك کرده بود ؛ بااینهمه باور کنید که اگر عشق وعلاقه‌ای درزندگانیش حکمفرما نبود این ترس و وحشت بیجا روزگارش را دگرگون میکرد . عشق پاك تنها رهبر وراهنمای‌او در آن ظلمت ترس وخوف‌بود وبیشك‌این‌زندگانی خوش و آرام همان نتیجه قلب پاك و روشنش بود . پس هرگاه اینگونه موقعیتی بدست‌آوردید اطمینان داشته باشید که اگر فکرهای‌نادرستی‌هم متوجه شما گردد چندان اثری در زندگانی نیکبخت شما نخواهد داشت وبلکه بزودی‌میتوانید آن نوزاد تیره بخت را ازخود دور کنید واینگونه دشمنان روحی را نابود نمائید .

خوانندگان‌ارجمند که این‌سطوررا میخوانید اگر ترس ازبیچارگی و تهی دستی اینگونه زندگانیرا ساخته و منظم میکند **چه‌ترس‌خوبیست** برای اینکه‌زندگانی‌شماهم اینطور باشد اگریك ترس‌توهمی‌ازچیزهائیکه

امکان پذیر باشد شما هم همیشه بر دل داشته باشید تا فعالیت شما را در ایجاد و اداره اینگونه زندگی زیاد ترکند بسیار خوبست چه آنکه **این ترس نیست این فکر محرك و نیروی فعالیتست** ورنه ترس و جبن صفت ناستوده وناپسندی است که در فصل بعداز آن سخن خواهیم راند وباید از آن هرچه میتوان پرهیز کرد.

اگر در جستجوی نیکبختی و زندگانی خوش و آرام میخواهید خود را بیازمائید آنچه میگویم از خود بپرسید:

آیا برای یك زندگانی باشرافت وپرافتخار ازکسی کمك وراهنمائی خواسته ام؟

آنچه بادیگران رفتارکرده‌ام و برای ایشان خواسته‌ام، میخواهم که آنها با من چنان رفتار کنند، همان برای من بخواهند و درباره‌ام چنان روا دارند؟

آنچه بخود نمیپسندم برای دیگران پسندیده‌ام؟

آیا بتمام معنی بتکلیفها و وظیفه های خود عمل کرده‌ام و آنها را بانجام رسانده‌ام؟

آیا پولی‌که بدست آورده‌ام بجای خود وبمیانه روی خرج کرده‌ام و پولی را که با صرف وقت و عمر بدست آمده ولخرجی نکرده ام؟

اگر شما چنانکه باید بتوانید باین چند پرسش کوچك پاسخ های شایسته‌ای بدهید اطمینان میدهیم که هیچ وقت احتیاجی نیست که‌از آیندهٔ خود بترسید. **این دستور هائیکه بشما میدهم همه‌ارزش‌های عملی و تاریخی و مذهبی دارد ونباید آنهـا را سرسری پندارید.**

بمردانی بنگرید که بدرجات وپایگاه بلند وعالی رسیده‌اند.

آنها مردمی بوده‌اند که یك ترس آرام باطنی از کار و آینده‌خود داشته‌اند. اشخاص بسیاری را میشناسم وزنهای بسیاری را دیده‌ام که‌چون مردان بزرك باترسی‌که از بسیاری کارها واشتغال زیاد خود دارندبخوبی زندگی میکنند: **این ترسها همواره با عشق و علاقه همراهست .**

میزان ترس مردم را از چند سخنی که در افواه شایعست بخوبی می توان شناخت و از اینجا وحشت آنها دانسته میشود چه وقتی از هم می پرسند:

« چی گفتند؟ چی میگویند؟ » واینگونه سخنان را بازگو میکنند و میگویند که « چنین و چنان گفتند » و باین حرفها به « حرف مردم » ترتیب اثر میدهند همین از راز درون آنها حکایت میکند و آشکارست که اینها همه از ترس است .

باور کنید که اینگونه ترس بزرگترین سد راه‌ترقی وتعالی‌آنهاست و این فکرها هزاران نوزاد روحی بارور و سودمند شما را ناکام و نابود میکند . مرد یا زنی که پیوسته از « حرف مردم » بیمناك است هیچگاه برای انجام کار های خوب و سودمند جرئتی در خود نخواهد دید، زیرا: **هر کاری که در دنیا بکنید عده ای از آن بد میگویند و عده ای خوب، و بیشتر دیده شده‌که شمار بدگویان بیشتر است،** پس کاری که باید بکنید اینستکه : **بخوب گوئی مردم خوشدل نشوید و از بدگوئی این وآن دلسردنگردید یعنی برای‌حرف مردم کارنکنید؛** چه اگر توانستید ازین کار خودداری کنید بیك‌کرشمه چند کارکرده‌اید زیرا اخلاق درست و قوی، تصمیم و اعتماد بنفس و شهامت و مردانگی همه را از آن پس بدست خواهید آورد واین نوزادان یکی پس‌ازدیگری بوجود خواهند آمد: اما اگر بر خلاف آنچه گفتیم نتوانستید از اثر

« حرف مردم » خودداری کنید همین یکی برای شما بس است که دیگر هیچگونه نتوانید بتربیت نوزادان روحی خود بپردازید و بجاست که از هر وسیله دیگر نومید شوید و از رستگاری خود چشم بپوشید ، زیرا درینصورت روح و قلبی که در کالبد شماست ، از آن شما نخواهد بود و عنانش از دستتان گسیخته میشود و زندگانی شما بهرج ومرج میگراید.

پس بکوشید که در قدم اول ازین دام هم رهائی یابید .

هر کار درستی را که بانجامش تصمیم گرفته اید بکنید و بانجام برسانید .

هر حرف درستیرا که دارید بزنید ، شما کار خودتان‌را بکنید، « **کار کار شماست** » . اگر از انجام اینکار ها قلب و وجدانتان خشنود بود و شمارا سرزنش نکرد بشمامژده میدهیم که در شاهراهی هستید که بکامرانی میانجامد .

راهنما ودستور دیگر برای کسانی که‌از « حرف مردم » بیمعنا کند پی‌بردن بمعنی این گفته **امرسون**[1] است :

« کاریکه باید بکنم ، فقط مربوط بخودمست ، وبجای آنکه فکر خود را خسته کنم که در انجامش از چه کسانی یاری بجویم و چه‌چیزهائی مردم خواهند گفت بانجام همانکار فکر میکنم . »

---

۱ ــ فیلسوف نامدار امریکایی (۱۸۸۲ – ۱۸۰۳) . «م»

-۳-

ترس برادر مرگست

ما پیوسته میان افراد خانواده روحی خود بسر میبریم و فرزندان روحی ما همیشه بدور ما فراهمند و ازپسران و دختران وکسان‌خانوادهٔ ما بما نزدیکتر .

همیشه دراجتماعی بسر میبریم که‌افرادآن ازکسان خانوادهٔ‌روحی ما می‌باشند، منتهاتفاوت واهمیتی که‌خانواده‌روحی‌مادارد باآنکه افراداین خانواده را خودمان پدید میآوریم و آنها فرزندان ما هستند ، **اخلاق و رفتار ما نیز مجموع همان اخلاق و رفتار آنهاست** و از یترومازیر نفوذآنها قرارمیگیریم. اگر این‌فرزندان نیکخواه و سربراه باشند نیروئی که از اتحاد آنها برای ما حاصل میشود بنیکبختی وبهروزی ماميافزايد .

یکی ازکسان این خانواده **ترس** است ، تنها برای یکبارویکدفعه هم اگر شده برای آنکه بخوبی اثرهای زیانکاری ترس را از نزدیك‌ببینید از آن هیچ جلوگیری نکنید بتوهم و خیال ترس را بخود راه دهید و با آغوش باز بپذیرید و انگاه ببینید چگونه آرامش و شادی را از شمادور میکند و چگونه تصمیم وکارهابتان‌را ضایع مینماید . ترس حیوان‌درنده ایستکه چنگالهای درنده اش را بگلوی انسان فرو میبرد و شخص را از

همه آرمانهای خوب و کارهای بزرك بازمیدارد، ازینرو اگر آنرا بپذیریم همیشه با مصاحبتش روزگـار برما تباه و ناگوار میگردد و پس از همه کوششها و کارهائی که می کنیم سرانجام ترس چهره مهیب وعبوسش را بما نشان میدهدو بجای موفقیت با اوروبرو میشویم. راهزنیست که هرراهی که با وی رویم و بپیمائیم آن راه بگورستان منتهی میشود و هرگامیکه در تعقیب هرکار برداریم خطر های بزرگی برسر آن‌راه میگذارد.

ترس از ناخوشی، شما را بناخوشی و بدبختی تهدید میکند.

مردم‌بسیاری را دیده‌ام که‌همیشه ازاین مرض و آنمرض‌میترسیده اند و وحشت زیاد بدل داشته اند ولی همیشه هم گرفتار آن بیماریها شده اند.



خانمی را میشناسم که‌از بیماری **سرطان** بسیار بیمناکست وهمیشه میترسید؛ وچون پدر بزرگش‌باین مرض مرده همیشه‌فکرش متوجه این بیماریست و زندگانی را برخود شوم وناگوار کرده چنانکه گوئی‌زندگی بار سنگینی است بردوش او؛ روز ها و روزگارش بحال نزعی طولانی میگذشت و شبها درکابوس ترس بنومیدی و انتظار مرك بسر میبرد.

چند سالی گذشت که این خانم را دیگر ندیدم و از حالش خبری نداشتم و هیچ تعجبهم نداشتم از اینکه با این ترس و بیمناکی این خانم جان بسلامت نبرد زیراپیوسته‌کارش این بود که اینمرض را بخودبخواند و بخویشتن تلقین کند و از تلقینی‌که به نفس میکرد بیشك ترس وبیمش رو بافزایش میرفت و از افزایش ترسش بنیروی این تلقین میافزود بعدها شنیدم که آن خانم بهمان بیماری درگذشت.

چنانکه درکارهای خوب بتأثیر بسیار **تلقین بنفس** وبخود خواندن

عقیده داریم درکارهای ناپسند و نکوهیده صدها بار این اثر بیشترست و هنوزچنانکه باید نمیدانید که چگونه درهمه اندامشما این اثر کارگرست و چگونه تمام اعضا را فرسوده و ناتوان می‌کند.

میدانیم که روح فرمانروای تن است، پس وقتیکه بااین تلقین روح بیمناك شد دیگر کار جسمیکه درفرمان اوست معلوم می‌شود!

این اشخاص در آغاز کار گوششان باین حرفها بدهکار نیست واگر هم چیزی بپذیرند درست بحقیقت این سخنان پی نمیبرند، زیرا **قدرعافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید**؛ پس وقتی نتایج ناگوار این ترس های کودکانه و ابلهانه‌را بچشم دیدند آنوقت چشم و گوششان بازمیشو و معنی این سخنان را بدرستی خواهند دانست.

کار ومشغله زیـاد هیچوقت تاکنون کسیرا نکشته است ولی تر ازکار زیاد بیش‌از هزاران کسرا بمرك رسانده؛ اگر شما زیاد کار کنی و کمتر بترسید بیشك شاد و سالم خواهید بود و جای آن دارد ک بآینده خوداميدوار باشید چه‌چنین کسی کمتر روی ناخوشی‌وناسازگاریرا خواهد دید.

آیا چه‌کسانی میان ما بهنگامی‌که شب میخواهند بخوابندبراستی ازکار خسته‌اند؟ شکی نیست که بسیاری از مردم چنینند.

پس اینرا هم بدانید که **اگر راحتی و استراحت لذتی دارد آن لذت را این اشخاص میبرند** نه کسانیکه تن بکار نمیدهند. تنها کسانی که ازکار خسته شده‌اند لذت دقایق یك‌استراحت را اگرکوچکهم باشد میدانند. ترس ازکار و بیکاری لذت استراحت و تفریح را هم بکام شما تلخ میکند، کسانی که ازکار زیاد روز بعداز تعطیلشان بیم دارندروز

تعطیل و استراحتشان را هم بتلخی میگذرانند و آخر روز میگویند :
« این یك روز تعطیلهم مثل بادگذشت » پس‌این ترس بیجا را هم ازسر بدرکنید ؛ کار و کوشش هیچ ترسی ندارد ؛ کار هائی از برای خودتـان پیداکنیدکه گذشته ازکاررسمی و دایمی بدانها سرگرم باشید و بارضایت خاطر و **دو دست فعال** بدانها بپردازید .

« بکوشید تـا هر دقیقهٔ سریعیکه از زندگانی شما میگذرد چیزی در برابر آن اندوخته باشید . »

اشخاصی‌که از مردن میترسند بسیارند و چه بسیار کسانی‌هستند که‌پیوسته مرگ را در برابر چشم‌مجسم میدارند ؛ مرگ چه‌ترسی‌دارد؟ چرا ازمردن میترسند ؟!

مردن هم چون بدنیا آمدن یکی از قوانین‌طبیعت است‌چیزیکه هست کسانیکه از مرگ میگریزند و میترسند این قانون ساده طبیعی بشکل هیولای موحشی بنظرشان میرسد واز همین است‌که « گویندپیشش آید از هرچه‌کس‌گریزد . » پس اگر از این‌قانون طبیعی بگریزیدباترس از آن‌بیشتر بآن‌نزدیك میشوید ، برای آنکه : «**ترس برادرمرك‌است**» در برخی از تعلیمات مذهبی مسیح با تهدیدهائیکه بوسیلهٔ جهنم وعذاب آخرت ومانندآن‌شده ، عموما باشتباه‌از مرگ وحشت‌دارند درصورتیکه شرقیها و مسلمانان هیچ‌بیمی از مردن بدل ندارند ؛ آنها راحتی‌وسعادت حقیقیرا در آن سرای میدانند و بسیاری از لذات این جهانی را بامید سعادت آن جهان از دست می‌نهند .

جهنم و کیفر اعمال چه بستگی بمرك دارد که موجب وحشت از مردن بشود ؛ بلکه این تعلیمها و این ترس و بیم برای زیانکاران ومردم

بد رفتارست که درازای کار های ناشایسته ایکه میکنند باید در دنیا و آخرت بیمناك باشند. وگرنه! اگر با این وصفیکه از جهنم میشود شما نیکوکار باشید و از آن بترسیدهیچ شکی نیستکه کم‌کم اخلاق ورفتار خویشراهم ازدست میدهید و بجای راه‌راستیکه ازین تعلیمها منظوراست بخرافات و راه‌کج میگرایید.

اشخاصیکه بظاهر چنین هستند بسیار کم هستند ولی بسیاری هستند که جرأت نمیکنند که آنچه در دل دارند بر زبان بیاورند و بگویند که تا چه اندازه میترسند!

همچنین همه میگویند که مرك در پایان زندگی است واز اینرو ما را از قطع رشته زندگی میترسانند؟!

نه، مردن ترسی ندارد! از آن بیمی بدل نداشته باشید و اینکه عزرائیل و نکیر و منکر و مانند آنرا با مرك نام میبرند باشتباه رفته‌اند؛ و بلکه اینها را در برابر کیفر اعمال ناشایست وکار های ناپسندی که کرده‌اید باید نام برد همه این عقاید و این ترسها ناشی از آنستکه گمان میکنندکه پس‌از آنکه این‌کالبد خاکی درهم شکست و نابود شدوروح از آن بدر رفت دیگر زندگانی پایان میپابد یا شادی و لذت و عشق و خوشی را تنها این‌کالبد خاکی درك میکند و اگر روحی هم پس‌ازمرگ تن وجود داشته باشد این چیزها برای آن نیست!

نه، چنین نیست اینها تمام خطاست و ناشی از همانستکه این‌مردم بزندگی‌جاودانی روح عقیده‌ندارند!

درستست که گفته‌اندنیکوکاران ببهشت و آسمان‌میروندو بدکاران را جای در جهنم است؛ ولی اگر با تصوری که از بهشت و آسمان داریم

وبا اوهامی‌چون : باغهای انبوه پرمیوه و نوای دلکش مرغان‌ونوازندگان و رفت و آمد حوریها و سیمبران بهشتی و جویباران آب و شیر روان و تخت های مجلل زمرد و مرمر و آزادی و خوشی و مانند آنهم که باشد باز چنین میرساند که **در آنجا هم زندگانی هست .**



وقتی در مجلسی بودم و واعظی بر منبر میگفت : « اگر آسمان و بهشتی که شما ها تصور میکنید ، براستی اینطور باشد ؛ هیچوقت برای رفتن‌بآن بهشت زحمت وریاضتی بخودنمیدهم . » راستی چه‌حرف‌بزرگی است و چه حقیقت بزرگیرا آشکار میکند ؛ پس‌از اینهمه سخنان دانسته میشود که زندگی با مرك بپایان نمیرسد و بلکه آنجا مراحل نشو و نما و زندگی و احساسات همه بیشتر از آنچه در اینجهان است وجود دارد و در آنجاتازه باید شروع بکارکنیم تخم و دانه‌ایکه درین جهان کشته‌ایم آنجا باید دروکنیم و ازآن بر بگیریم و از بهره آن برخوردار شویم و آنجاست که اگر دانه ایکه کشته‌ایم بد باشد میوه‌اش تلخ و نامطبوعست و ازکشتنش پشیمان میشویم . و اگر شیرین باشد از دیدار نتیجه عمل و زحمت خود ، رنج وزحمت گذشته‌را هم فراموش‌میکنیم ، پس‌بانکوکاری ودستگیری مردم دیگر ترس و غصه‌ای از پاداش وکیفراعمال‌هم نخواهید داشت ؛ نکته مهم دیگریکه هست : **بیشتر ترس و وحشت ازنادانی و جهل است ؛** ازینرو باعلم و دانش بهتر از هرچیز دیگر میتوانید بااین دشمن انسانیت بستیزید و بیشك **تنیسون**[1] همین منظورردارد وقتی که‌در

---

۱ - **آلفرد تنیسون** Alfred Tennyson (۱۸۰۹ - ۱۸۹۲)
شاعر نامی انگلیسی که بابداع سبك مخصوصی معروفست . «م»

اثرش مینویسد :

« لطفی ندارد که ما با همه دوستانمان چشم از این جهان بپوشیم و یکباره از همه پیوستگی ها و دلبستگیهای اجتماعی دست بکشیم ودر گورستانی تاریك ساکت و خاموش ازهمه چیز انسانی بدور باشیم.ایکاش و چه خوب بود که پس‌از هر صد سال لحظه ای بیدار میشدیم و آنچه در غیبت ما رو میداد و بشر بآن میرسید میدیدیم و میآموختیم و دوباره بخواب میرفتیم[1] »

خوانندگان ارجمند ، گمان‌نکنید که این عقیده تازگی دارد؛ بلکه این حقیقتی استکه در همه مذاهب بدان اشاره شده است و همیشه بشر دلباختهٔ این معرفت بوده . اگر در این موضوع خواهان معلومات‌بیشتری باشید و رنج مطالعه را بتوانید بپذیرید بدقت تمام آثار فلاسفه بزرك و شعرا و دانشمندان را بخوانید ولی اینك برای اینکه تا اندازه ای این زحمت را هم نداشته باشید سخنانی چند از گفتار بزرگان که بکار شما می‌آید درینجا میآوریم :

وردزورث[2] میگوید :

« بدنیا آمدن من مانند یك خواب‌ویك خیال است وروحی

---

١ – بگفته خانم آلن ، منظور تنیسون آنستکه ، اگرهرصدسالی پس‌از مرگ ، از جریان آنصد سال این جهان آگاه میشدیم دیگر کمترین ترسی هم ازاین نادانی وعالم بیخبری نداشتیم که بگوئیم نمیدانیم پس‌ازما چه خبراست و چه خواهد شد !! «م»

٢ – ویلیم‌وردزورث William Wordsworth (١٧٧٠–١٨٥٠) شاعر نامدار انگلیسی ، این گفته ورد زورث بی شباهت بگفته **خیام** نیست ، که میگوید .

احوال جهان وعمر فانی ووجود * خوابی وخیالی وفریبی و دمی است .

که با کالبد ما ظهور میکند ستاره زندگیش در عالم دیگری افول میکند ! »

گوته[۱] میگوید :

« روح انسان بسان آبست : از آسمان فرو میآید ، دوباره بآسمان میرود و از آنجا باز بزمین بر میگردد و پیوسته محل و جای خود را تغییر میدهد . »

ویتیر[۲] میگوید:

« وجود مرموزیرا حس میکنم که در بیشتر مواقع چون رهبر و راهنمائی بهمراه من است و بقایای زندگانی فراموش شده‌ای پیوسته برفراز سرم بآرامی دور میزند . »

لانگ فلو[۳] میگوید :

« از تولد تا مرگ و از مرگ تا تولد و از زمین بآسمان و از آسمان بزمین جز تغییراتی مرموز چیز دیگر نیست . »

درایدن[٤] میگوید:

« هیچگاه ارواح نمیمیرند ، بلکه تغییر جا میدهند وپیوسته ازین جسم بآن جسم میروند . »

رابرت براونینگ[٥] میگوید :

---

۱ - گوته (۱۸۲۲ - ۱۷٤۹) بزرگترین شعرای آلمان است ، که: « فاوست » و « ورتر » ازآثار جاویدان اوست . «م»

۲ - جان ویتیر John Whittier. (۱۸۹۲ - ۱۸٤۷) شاعر امریکائی «م»

۳ - هانری لانگ فلو Henry Longfellow. (۱۸۰۷-۱۸۸۲) شاعرخوش قریحه امریکائی که آثاراو بیشتر ترازدی و حزن انگیز است «م»

٤ - درایدن Dryden (۱۷۰۰ - ۱٦۳۱) شاعر نقاد انگلیسی است و این سخن در ایدن بمذهب تناسخ است . «م»

٥- رابرت براونینگ Robert Browning (۱۸۸۹-۱۸۱۲) شاعر انگلیسی همسر الیزابت براونینگ خانم شاعره انگلیسی است . «م»

« شاید برای موجود های دیگری این قانون اختلافهای کوچکی داشته باشد ولی آنچه مسلم است من و مردم این جهان همگی باید از این سرای درگذریم .

بسیار چیزهاست که باید بیاموزیم و بسیاز چیزها را فراموش کنیم تا موقع فرا رسد . »

کالریج [1] میگوید :

« وقتی کمی می‌اندیشم چنان احساس میکنم که زمان حال تصویر ساده‌ای از گذشته‌ای ناشناس است و باطناً حس میکنم که هزاران سال پیش‌از اینکه این کالبد خاکی پدید آید و من باین وضع عرض‌اندام‌نمایم روحم وجود داشته. »

شاید ازین سخنان بتوانید عقیده ای بدست آورید وگرنه درباره زندگانی روح‌ومرك بسیار سخن‌ها گفته‌اندکه این مختصر گنجایش آنهمه را ندارد ؛ پس بچه علت بیخود از مرك بترسیم ؛ زیرا **مرك گذشتن از یك زندگی بزندگانی دیگریست** ودرحقیقت‌مانند دریست درین‌جهان که از آن بجهان بهتر وزندگی ایمن‌تر و مترقی‌تری واردشویم زیرا آنجا دنیای راستی و درستی و صلح و آسایشست ؛ پس باز در پابان این مقال گوشزدمیکنیم که برای یك‌روح پاك وسالم و بی‌آلایش **جای‌هیچ ترسی باقی نیست .**

١ ــ ساموئل تیلر کالریج Samuel Taylor Coleridge (١٨٣٤ - ١٧٧٢) شاعر انگلیسی «م»

- ٤ -

کبر و نخوت با دانش و عقل جور نمیآید

کبر و خود خواهی فرد دیگر این خانواده روحی است که اثر کشندهٔ آن چون آفتی است که گلهای آمال شمارا پژمرده ونابود میکند و ریشه جهد وکوشش را از بن میخشکاند؛ خودخواهی و نخوت حالت جمودی پدید میآورد که همهٔ نهالها وگلهای باغ روح را خشك میکند.

این نوزاد روحی بصورتها و شکلهای بسیار در میآید که گاهی شناختن آن بسیار دشوار است، ما اینك برخی از آنها را بیان میکنیم :

کبر ونخوت هرجاودر هرلباس باشد زشت وناپسند است. بچهره واندام، حرکات ورفتار، در معاشرت وگوشه گیری با دوستان و دشمنان همه جا بد آیندست، اگر هر چیز دیگری را انسان بپذیرد، هیچگاه خودخواهی ونخوت ازدیگران و « **چون خودی** » نمیخرد و بزیر این بار ننگین نمیرود. نکتهٔ دقیقی که هست همه **بزرگان و دانشمندان و مردان نیك را ببینید حتی یکی از آنها نمیشود که خود خواه و مغرور باشد**؛ بلکه همیشه اشخاص پست و سبك مغز و تازه بدوران رسیده مغرور و خودخواهند.

پس دستور بزرگی که این سنجش بدست میدهد آنست که **کبر و**

نخوت با دانش و عقل جور نمیآیدوبهم نمیسازندواینداو آنهاباهم در یك مغز نمی گنجند؛ ازینرو اگر مغرور وخودخواه هستید بیشك بدانید که از عقل ودانش درستی برخوردار نیستید، بدتر آنکه این مردم از خودخواهی و سبك مغزی زیربار این حقیقت هم نمیروند .

زیرا کسیکه خود را بالاتر از همه میداند بیشك از هوش سرشار و عقل بسیار هم دم میزند ، میدانید چه تشبیه خوبی اینجا میشود کرد ؟ دربچه‌ها و کودکانهم بهنگام بچگی و کودکی و آغاز جوانی غرورونخوتی ازینگونه دیده میشود که از همان بچگی و کودکی است . غرور ونخوت حجابی پیش چشم پدید میآورد که هرچه‌راکه بنگرید باوجود آن مانع حقیقت نیست و از حقیقت بدورست ؛ ازینرو هیچگاه مردم مغرور و خودخواه آزموده نمیشوند و آنچه تجربه میکنند از نادرستی بکارشان نمیخورد و چنین اشخاصی اگر پیر هم شوند باز جاهل وسبك‌مغزند .

خطرناکترین قسم نخوت‌وخودخواهی غرور عقلی است این قسم غرور بیشتر نزد اشخاصي دیده میشود که برشد عقلی رسیده اند و چون بامراحل عقل و دانش است بظاهر خیلی جذاب و فریبنده مینماید .

در هرکه این صفت پدید آید و باین رشد رسیده باشد ، خیلی‌در انظار جلوه میکند . تربیت او مثل مدارج عالی تربیت روحانی بنظر میرسد وافکارش‌بسیار درست و نافذ مینماید ؛ چنانکه گوئی از نعمت‌عقل و استعداد بتمامی برخوردار است و از دیگر مردم جدا و برکنار که همیشه حس میکند که بردیگران برتری دارد واز همگنان دانا‌تر وبالاتر است ، یعنی زندگانی را او بتنهائی یافته و زندگانی تنها برای اوست ؟ ! همیشه احساساتی نسبت بدیگران دارد که تحقیر آمیزاست ، چه آنها را

بچشم کوچکی مینگرد و در اندازه پایگاه خویش مبالغه میکند .

همچنین در تصور چنین شخصی احترام و ستایشی نسبت بهیچکس از نخوت و خودخواهی وجود ندارد !

مردمی این خودخواهی و نخوت را ازدانش بسیار وعقل‌ومردانگی و بلند همتی میپندارند ! نه ، اینطور نیست ، اینها ازخطابینی یاحسن‌تعبیر خودشان است ، وگرنه **اگر کسی با عقل و دانش سر و کار داشته باشدهیچگاه مغرور و خودخواه نمیشود)** چنین‌کسی فروتن و مردم دوست است که « زند شاخ پرمیوه سربرزمین » .

بعضی دیگر میگویند اینگونه احساسات خودخواهی از « **بزرك منشی** » استدرحالیکه این‌تغییرهم جز دستاویز و پیرایه دیگری براندام نارسای‌کبر و نخوت چیزی دیگر نیست .

گاهی این مردم خود خواه و مغرور کبر و غرور خود را نسبت بدیگران « **ترحم** » میپندارند وحقارت مردم‌را ازشفقت خویش‌میدانند و با آب و تاب مخصوصی خود را فهمیده‌تر از دیگران قلمداد میکنندو میگویندکه : مردم دیگر مثل ما نمی‌بینند و نمی‌فهمند ! این خودبینی و غرور بدینگونه دربسیاری از بزرگان وفرمانروایان بزرك پدید آمدست وچنانکه تاریخ نشان میدهد این‌اشخاص سرانجام خوبی نداشته‌اند واین نخوت آخر بلای جان آنها شده . از اصلاحات و کار های برجسته‌ایکه این اشخاص میکنند ودرمحیط خود خود را تنها ومختار می‌بینند طبعاًاین حس در ایشان پدید میآید تا بدانجا که دیگران را بهیچ نمیشمرند و وقتی هم که‌سرمست افتخار و شهرت وتوانائی‌شدند این‌حس بیشترمیشود و بگفته **شوپنهاور**[1] دیگر آدمی‌نمیبینند؛بلکه حیوانهائی‌را ازدور بصورت

---

۱ — فیلسوف سرشاس و شکاك آلمانی . «م»

انسان می‌بینند که هرچه بدانها نزدیك‌تر شوند در انسان بودن آنهابیشتر تردید میکنند زیرا چنانکه گفتیم وقتی بدقت مینگرند کمتر کسی همدوش خویش میبینند ؛ این مردم بزرك و نیرومند ! نمیدانند که همه سنجش ها ومشاهداتشان درین بار با چشم ونفسی است که **آغشته‌غرور و بدبینی است** ؛ بدتر آنکه وقتی مردم از این اشخاص رو میگردانندو بایشان بی‌اعتنا میشوندآنها بزودی افروخته میشوند و در برابربی‌اعتنائی مردم بوسایل ناشایسته ای در مقام تهدید ایشان بر میآیند که در احترام آنها کوتاهی کرده‌اند ، مردم میگویند «**احترام‌هر کسی بدست‌خودش است**»زیرا **احترام یکطرفی چون دوستی یکطرفی است** که‌اگر کسی باجبار و زور بشرایط آن رفتار کند از سردی و بیمهری دلنشین ودلگوار نیست . پس هرکسی خودش باید احترام خود را نگهدارد . و با آنکه ازکبر و غرور همه گریزانند چگونه مردم این صفت را محترم خواهند شمرد وآنرا قابل‌ستایش و احترام میدانند ؟ و درینصورت چگونه‌میتوان احترام قلبی چون خودی را بخود جلب کرد و چگونه از دانه هائی که در دلهای مردمان کشته‌اید برمیگیرید ؟!

مردمی کبر و غرور را وسیلهٔ دفاع و صیانت نفس میدانند و بـاین علت میخواهند خود را تبرئه کنند که در برابرگزند و آزار دیگران اینرا برگذیده‌اند اینحقیقت پوشی درست بدان‌ماند که وقتی جوان‌پرشور وآشفته حالی با حرارت بسیار بفیلسوف آرام وکهن سالی گفت :

« دردفاع وطرفداری ازحقیقت‌سر پر شوری دارم وبسیارمتعصبم.»

چرا آن فیلسوف بآرامی در پاسخ بدو گفت :

« ای جوان آیا این سخن راست است و تو حقیقت میگوئی که‌در

دفاع از حقیقت متعصبی ؟ »

مردیکه حقیقت را بپوشاند هیچگاه خود را بزحمت دفاع و هواخواهی از آن نمیاندازد. حقیقت نیازی بمدافع ندارد و از همینست که کسانیکه بنیکی مطلق و حقیقت میرسند هیچ از آن دم نمیزنند و سر وصدائی ازخود در نمیآورند.

رازآن را میپوشانند و بآرامی وشیوائی تمام نزدخود پنهان میدارند تنها از روزنه اخلاق و رفتار و شخصیت آنهاست که میتوان گوشه ای از پرتو تابناك حقیقت را دید زیرا رفتار وکردار (اخلاق) مرد چیزیست که اگر بمرحلهٔ عالی تربیت برسد دیگر پستی نمیگیرد واگر ازتربیت بدور افتد دیگر بلندی پذیر نیست.

گفتار درست و برهان قوی روی سنك اثر میکند و نقش میبندد.
نقش اعمال و اخلاق مردان بزرك بهیچ ناملایم وحادثه‌ای از لوح اصلی زندگانیشان پاك نمیشود.

تنها غرور عقلی است که اینها را چون نقش برآب نابودمیکند.

غرورونخوت بهرشکلی که باشد وگرچه بلباس دانش و عقل باشد باز ناپسندست و منفور مینماید: غرور این‌عیب بزرگ و این نوزادروحی بسیار زود نمو میکند وبزودی میخواهد ببالاترین سطح دماغی اشخاص برسد و در آنجا ریشه کند وچنان پیش چشم را میگیرد که‌**دیگر شخص همه چیزی را از این چشم میبیند** وکوچکترین نظر های او آلوده‌و ناپاك میشود.

و اما، **غرور روحی** نیز از بیشتر چیز ها **بغرور عقلی** میماند ولی خیلی از آن بدتر و منفورترست و این صفت است که سر چشمهٔ بسیاری از جنایتها میشود و درین موقع است که چیز های بسیار ناچیز و

بی‌اهمیتی را که ما بهیچ نمی‌شمریم آنها چنان میپندارند که برای کوچك داشتن و تحقیر ایشان است و اثر همین‌پندار نادرست است که برخی ازین مردم‌میگویند: همه‌کار جهان واژگون است و **گردش روزگار برعکس** کار جهانیان یکسر خرابست و ما برای اصلاح آن آمده‌ایم که هر چیز را بحال طبیعی خود بازگردانیم سررشته همه‌کارها و اصلاحات این‌جهان بدست ماست ! و خلاصه جز خود و فکر خود و دست خود دیگرانرا بحساب نمی‌آورند .

این مردم پیش خود فکر نمیکنند که چگونه هزاران سال است وضع جهان بیوجود آنها پاینده است و پایدار مانده ، تصور نمیکنند که ممکنست در قدر و ارزش خود نسبت بدیگران بسیار مبالغه‌کرده باشند از این است که اگر این اشخاص مقاماتی داشته باشند با این‌کج طبعی و خودخواهی فرمانبرداری از آنها برای‌زیر دستانشان‌بسیار دشوارو ناگوار خواهد بود .

پس این غرور را هم ترك کنید و از آن دوری جوئید که **موجب تفرقه اجتماع و دوستی مردم میشود .**

هر آئینی خوب است اگر آن‌آئین‌تنها یك راه برای‌رسیدن‌بحقیقت و خالق یکتا نشان دهد ؛ مثلا بسیاری ازمذاهب از راه **راستی‌یادرستی یا خلوص و نیکوکاری یا پرهیزگاری** ومانند آن ، پیروان خود را هدایت میکنند . آیا کدام مذهب است‌که راه **غرور و خودخواهی را** برگذیده باشد‌که شما پیرو آن هستید ؛ وکدام آئین میگوید که‌همنوعان خویش را کوچك شمارید و تحقیر کنید ؟

بلکه مذاهب بسیاری است که میگوید : « **عبادت بجز خدمت**

خلق نیست» ازینرو: **در میان ما بزرگترین مردم کسانی هستند که خادم مردم بیشتری باشند»** این سطور طلائی بقدری برجسته وبزرك است که آنرا چشم هرنابینائی از پیشانی مردانه بزرگان و مردان نامدار و دانشمندان و فلاسفه و خادمین بشر میتواند بخواند.

بهترین وسیلهٔ نابودی غرور عقلی و روحی آنست که لحظه ای فکر کنید که:

« **چه چیز هائی نمیدانید ؟!** » آنوقت‌می‌بینید که باهمهٔ‌تیزبینی و دانشی‌که از آن دم میزنید بقدری دریای نادانی و جهل شما بیکران و پهناورست که تا چشم کار میکند چشمی‌که دم از تیزبینی آن میزدید- شبحی‌هم ازکرانه بی‌انتهای آن نمی‌بیند وهنگامیکه‌درست‌بکوچکی‌خود پی‌بردید آنوقت شما هم مثل **نیوتون**[1] بخود خواهید گفت:

« وقتی‌که دریای بیکران و ناشناس دانائی و حقیقت را بـا جهل خویش میسنجم خود را چنان میبینم که‌کودکی بکنار دریای پهناوری با سنك ریزه های ساحل‌بازی‌کند؟ »

اگر فکر و تربیت شما چنانست که نمی‌توانید بکوچکی خود چنانکه بایدوشاید پی‌بریدچگونه مردم دیگررا اینقدرکوچك میشمارید و بحقارتشان پی‌میبرید؟

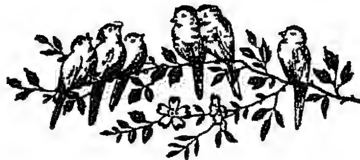
ماکه‌امروز این‌سطوروعنامه‌های بسیاررا بخوبی میخوانیم هیچوقت فراموش نمیکنیم که بدبستان میرفیم و روزی الف ب میخواندیم و یاد میگرفتیم و همچنین روزبروز هرچه دانشمان بیشتر شد و بر آن افزود بافکار وکار های روز پیشمان خندیده‌ایم.

۱- دانشمند نامی وسرشناس ریاضی‌دان انگلیسی (۱۷۲۷ - ۱۶٤٦) «م»

ازینرو آیا میتوان تصور کرد که اگر صدها سال زندگی میکردید چقدر ازامروز دانشمندتر میشدید و **چه‌اندازه امروز نادان‌وجاهلید** و چقدراین زندگانی چند روزه ما برای فراگرفتن و آموختن کوتاهست؟

پس اگر در خطر غرور روحی هستید باشخاصی بزرگتر از خود بنگرید که چگونه از راه راست ونیکی وخلوص و توانائی واقعی‌ومردم دوستی باز مانده‌اند ، باشخاصی که‌هیچ گمان نمیکنید که‌در زندگانی‌خود بپایگاه آنها برسید :

بکسانیکه چنان‌مغرور بخود ایستاده بودند که گمان‌میکردند که هرگز نخواهند افتاد و هیچوقت درمانده نخواهند شد .



- ۵ -

مرد شك و گمان مرد عزم و اراده نیست

شك و بدگمانی فرد دیگری از خانواده روحی شماست این نوزاد شوم و بد قدم هرجا که پایش برسد وسایل اذیت و آزار و ناراحتی و عصبیت و تمام چیزهائی را که مخل آسایش و شادی شخص است فراهم میکند حصاری میسازد که درپناه آن اخلاق و عادات نکوهیده و بدبخوبی رشد و نمو میکند و در این سنگرگاه بامعرفت و اخلاق شما میجنگد و نه اُنکه اینها وضع درونی شخص را مختل و مغشوش نمایند بلکه وضع داخل و خارج هر دور را ببدی و نادرستی میکشانند. آب و رنك و شادابی چهره را بزودی دگرگون میکند و روی و پیشانی را پر چین و شکن مینمایند. این صفت و عادت ناپسند ازچنانست که شخص را بسیار زودتر ازموقع پیر وفرسوده میکند ودر پیری روح و تن بسیار مؤثراست

همگان و همه‌کس ازیك روح سالم وتوانا برخوردار نیست روح مردم همچون همه چیز دیگر توانا و ناتوان دارد ولی با اینرو هیچکس را نمیتوان پیدا کرد که حتی چند بار در زندگی گول شك و بدگمانی را نخورد باشد و زیانی از آن ندیده باشد و برای همیشه ازین آفت ایمن بوده باشد، بیشك مبحث ترس را خوانده‌اید و بخوبی باثر های بد آن

آگاهید ، اینك میگوئیم که : **شك و بدگمانی ، ترس دایم ومستقری است که در نهاد اشخاص ریشه میکند** . این ترس ممکنست تنها دریك قسمت باشد چنانکه بسیاری از مردم در امور مذهبی شکاکنند که این قسم آنرا **وسواس** میگویند . گاهی هم ممکنست که کسی در همه قسمتها بدگمان باشد بهرحال با وضعی که از ترس سخن راندیم جای آن نیست که دوباره از ترس سخن گوئیم ؛ ازینرو ترسی که دایم و مستقر باشد دیگر معلومست که چه اثر های کشنده ای خواهد داشت ؟ ! و وقتیکه میگوئیم « **ترس برادرمرگست** » اگر شك و بدگمانی را مرك یکسرو دایم بنامیم چندان بگزاف سخن نگفته ایم و این سخن هیچ از حقیقت بدور نیست .

پس چقدر شك و بدگمانی بدو ناپسند است که نهال دوستی راخشك ومسموم میکند واین هیکل نارسا میان قلبها و دلها حایل میشودودوستی و پیوستگی را از سرچشمه تیره و گل آلود میکند . میان ارواح پاك مردمی که بهم نزدیك باشند دو رنگی میآورد و می بینیم که وقتی شك وبدگمانی در دلها نفوذ میکند چگونه سخنان ما را تباه مینماید و چگونه از گفتار وکردار خویش باز میمانیم چنانکه گوئی شك و بدگمانی آفت رفتار و کردارست .

مرد شك و گمان مرد عزم و اراده نیست و کسی که در کوچکترین کار خیری بدگمان و مردد باشد چگونه میتواند برای کار- های بزرك خودرا بخطر بیندازد و موفقیتی از این راه بدست آورد؛شك و بدگمانی بدترین وسیله ایستکه با فرسودن جان و خود خوری میتوان آنرا **خودکشی** نامید، اشخاصیکه میخواهند خودکشی کنند اگر هرچه

دیوانه و نادانتر باشند بازپی‌جوئی میکنندکه باچه وسیله‌ای بهتروزودتر این تصمیم زشتشان را انجام دهند ؛ درینصورت ظن و بدگمانی این عمل زشت را در مدت بسیار درازی انجام میدهد و در نهاد هرکه ریشه کند او را ببدترین وضعی زجرکش میکند . نه اینکه بخواهیم شما را از این زجرکشی بترسانیم وترس وبیمی هم سربار این بدگمانی کنیم؛ نه،تاچاره هست و درد را درمانی چه ترس و بیمی از آن دارید .

زجر کشی و شکنجه تنها اثر ظن و بدگمانی نیست بلکه مهمتر از همه **شادی و آرامی‌را ازشما دور میکند** که ایندو را **تنهاوسیله نیکبختی دانستیم .**

پس بدگمانی را هم از خود دور کنید ، دور کنید از خود برای همیشه ؛ در دل و قلب خویش بدو راه ندهید و از فکر و زندگانی خود۔ آنرا دور کنید و هیچ سر جمع کسان خانوادهٔ روحی خود نشمرید .

بدگمانی که این سخنان میشنید و بسر پنجه این هیولا گرفتار بود طاقتش طاق شد و بفریاد گفت :

ـ پس‌برای رهائی‌ازاین‌شر چه خاکی برسرکنم وچه‌میتوان کرد؟!

گفتم : مردم را ببین از همین ساعت شروع کن، همه کسانی را که پسندیده و نیك‌رفتارند ببین و از آنها بیاموز و پندگیر که چگونه **نیك و نیکوکار** باشی ؛ **عشق و علاقه** پیدا کن ، کارها وفکرت را با ایندوپیوند ده وجز باعشق و علاقه‌هیچ کاری مکن ؛ برای‌رضای خلق و خالق کارکن و خلوص نیت داشته باش . نیك باش و راستی‌پیشه کن و دورویی بگذار. هیچکس را بخطانینداز و مردم‌را اغفال‌مکن زیرا : نیکی ، نیکی‌میآورد و راستی گفتار کار را براستی و درستی میکشد و همچنین است دیگر

چیز های نیك و بد .

امرسون[1] میگوید:

«بمردم اعتماد داشته باشید تا بشما وفادار باشند و با آنها بخوبی رفتار کنید و ایشان را بزرك شمارید و با این رفتار اطمینان داشته باشید که اگر ایشان برخلاف تمام عادات و رفتار و سلوکشانهم که باشد شمارا دوست خواهند داشت و بشما محبت پیدا میکنند .»

همو گوید :

« بدوستان خود نزدیك میشوم با اعتمادیکه بایشان دارم یقین‌دارم در قلوب آنها ایجاد مهر ومحبت میشود و اگر هرچه بدرفتار باشندبااین رفتار از بدی خود دست میکشند .

« و اگر مواظب خدمتگاران خود نباشم و بآنها اعتماد داشته‌باشم آنها مرا خواهند چاپید . »

آیا شما هم مثل **امرسون** بخدمتگاران خود اعتماد ندارید و گمان میکنید که آنها نادرست وکج دستند ؟

یکی دوبار آزمایش یا دقت در وضع ایشان‌شما را ازین بدگمانیهم ایمن میدارد و باین وسیله میتوانید بفهمید که **آنها نادرستند یا شما بد گمانید** و انگاه هرکدام که باشد بزودی در صدد رفع آن برآئید زیرا اگر تنها یکبار در شك و بدگمانی بمانید همان یکبار اثر کشنده‌اش در روح و عاقله شما کارگر میشود چه برای یکبارکه مشاهده **نادرستی در روحیه شما اثر بخشد** بس استکه **هر داوری و سنجشی** که بر **اصول آن مشاهده میکنید نادرست باشد .**

---

۱ - فیلسوف نامدار و سرشناس امریکائی (۱۸۸۲ - ۱۸۰۳) که خانم لی‌لی آان شاگرد مکتب اوست . «م»

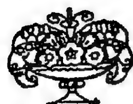
کنفوسیوس میگوید: بکسانی که اعتماد ندارید کاری رجوع نکنید و ایشان را بخدمت نپذیرید کـه اگر پذیرفتید باید بآنها اعتماد داشته باشید.» گمان میکنم با پیوستگی زیادی که این فصل بامبحث ترس دارد دیگر بیش ازین گفتار موردی نداشته باشد؛ در پایان این بخش چندنکته را هم بخوبی بدانید و بخاطر بسپارید:

هیچکس بجز خودتان نمیتواند در حق شما بدی کند.

هیچکس جز خودتان نمیتواند نام و حیثیت شما را خراب و لکه دار سازد.

هیچ رخنه‌ای در شهرت و نیکنامی شما جز از گفتار و کردارتان پدید نمیآید.

هیچ چیز در بدبختی و سیه روزی شما جز تمایل خودتان مؤثر.



- ٦ -

راستی کلید دیگر نیکبختیست

اینك ببیان حال فرد روحی دیگری میپردازیم که تندرستیوشادی و ایمنی و آرامش از آنست و آن **راستی و راستگوئی** است ؛

« **راستی کلید دیگر نیکبختی است** » و چقدر نیکو و پسندیده است . کسانیکه پیرو این آئین هستند همه دلباخته آن میباشند و آنهائی هم که براه دروغ میروند همه خواستار آن میباشند . مردمیکه دروغ میگویند هیچوقت ازکردار خود خشنود نیستند و هرگز نمیخواهند که کسی بآنها دروغ بگوید و همه شیفته راستی و درستی هستند . راستی بهر آئین و هر مذهبی ستوده است وهیچ طریق و مذهبی نیست کهبگوید راستی بد است زیرا یك شرط بزرك مذاهب آنست که جیزی **برخلاف عقل** نگویند ؛ **راستی درآئین زرتشت** ازهرآئین دیگری بیشتر ستوده شده و ازینرو این آئین مزیت خاصی دارد زیرا راستی بهتر از هر جیز سرحشمه فضایل اخلاقی و معنوی دیگر میتواند باشد و راستی است که مردم را **بتقوای حقیقی میرساند** وبزرگان وعرفارا بمقامات بلندرسانده است . بسیار ساده است وقتی کسی راست وراستگو نباشد هرگز **احترام و افتخار و شایستگی** نمیتواند داشته باشد . وقتی راستی نبود بناچار

نادرستی ، ریاکاری دروغ وتزویر وعدم اعتماد جای آن‌را خواهد گرفت.

روسکن[1] میگوید:

« ممکن است بوسیلهٔ سکوتی که حمل برضایت شود یا ابهام کلام وتغییر لحن عبارات سخن دروغی هم گفت یا ازسخن وشعر معروفی که‌در جملهٔ مخصوصی لطف‌بخصوصی دارد در سخن دروغی‌ازآن استفاده کرد[2] ولی‌بهرحال وجدان‌ما دروغ‌را بهر دستاویزی که‌باشد بیکجور حس‌میکند و دروغهای تزویر آمیز را مزیتی بر دروغهای صریح نمیدهد .

مردم درغگو و نادرست پیش خود گمان میکنند که **خیلی زرنك هستند و روش خوب و خوشی دارند !**

ولی باور کنید که با این استدلال دروغ میخواهند خود را هم گول بزنند و دستاویزی برای کار های ناپسند و نادرستی های خویش درست کرده‌باشند.ورنه بااین‌روش و اخلاق‌اینمردم چنان بارمیآیند که بهیچکس اعتماد پیدانکنند زیرا « کافر همه را بکیش خود پندارد » ؛ ازینرو کسی که در زندگی بدوست و خانواده‌خود و بهیچکس اعتماد نداشت‌چگونه میتواند شاد و آرام زندگی کند که ایندو شرط اساسی نسکبخت

چنین شخصی بخودش هم اعتماد نخواهد داشت و همین بی اعتمادی بظن و بدگمانی ز ترس و بیمناکی میکشد و آسایش او را از او سلب‌خواهد نمود زیرابی‌اعتمادی همه‌جا با دروغ ونادرستی وبد رفتاری روبرومیشود وهمیشه شادی و آرامش‌راازشما دورمیکند وکار ورفتارتانرا بظاهرسازی

---

۱ - **روسکن** Ruskin نویسنده‌اجتماعی‌انگلیسی(۱۹۰۰-۸۱۹)«م»

۲ - چنانکه بعضی ، **دروغ مصلحت آمیز را** بدستاویز آنکه **سعدی** گفته است ر **راست فتنه انگیز** برتری میدهند و واضحست که همه دروغها بمصلحت گویندگان است ' «م»

ودورنگی جلوه میدهد ودر نتیجه کارها و آمال شما همیشه **مثل پالان دجال** ناتمام و نیمه کاره خواهد ماند و هرچه درست کنید دوباره از سوی دیگر خرابی می‌یابد :

واضحست که وقتی باگفتار وسخنی خواستید حقیقت را بپوشانید حقیقت آشکار میشود وشمارا بزودی رسوا میکند ...

همین موضوع را امرسون ببیان دیگر بهتر از این گفته :

آیا بامردم بزبانی حرف میزنید که نمیخواهید هرگز بآن زبان با شما حرف بزنند ؟ آیا حقیقت را بحجاب گفتار خویش میپوشانید تا حقیقت شما را رسوا کند .

وقتی چند نفر دورهم جمع میشوند و از دیگران غیبت میکنند۔ آنچه از آشنایان خود میگویند آیا میخواهند که دیگران هم درباره آنها چنان بگویند و از ایشان غیبت کنند ؟ »

« ما چشم باطن بینی داریم که آنچه چشم ظاهر ما میبیند بتردید قبول میکند وچیزهائیرا میبیند که بچشمان ظاهر نمیتوان دید ؛ ما گوشهای دیگری داریم که نه تنها آنچه میگویند میشنوند بلکه آنچه را هم که نگفته‌اند و میخواهند که بگویند میشنوند . »

آرمانها و آرزو های ما ازراستی بلندی وقدرت مییابند نه از کجی و نادرستی .

آدم راستگو هیچگاه چاپلوسی این و آن نمیکند و ازچاپلوسی مردم زبان باز هم گریزانست . بسخنان چاپلوسان و زبان باز ها گوش نمیدهد و چاپلوسی کسان و ناکسان نمیکند ؛ چنین کسی مردانه با برجا و باثبات است و حق شناس و وفادار و هیچ کاری برخلاف وجدان وانصاف از او سرنمیزند ، زیرا **وقتی از دهان شما سخن نادرستی خارج نشد**

از دستهایتان هم هیچ نادرست وخطائی سر نخواهد زد .

راستی بحرف و زبان نیست ولی از راستی حرف و زبان‌ودست و گوش و چشم **راستی وجدان** برای شما پیدا میشودکه **همه‌کار شما را راست و درست خواهد نمود .**

دروغ و نادرستی زودتر از هرچیز رشته پیوستگیها و دوستیها را پاره میکندودر اهمیت دوست و دوستی هم آنقدر بس است که‌هیچکس بتنها بی یاری و دوستی دیگران نمیتواند زندگانی درست و آسوده ای داشته باشد ؛ داشتن دوست با وفا و مهربانی که طرف اعتماد شما باشد بزرگترین موفقیتی است که در زندگانی اجتماع میتوان بدست آورد اگر دوست شما راستگو و درستکار هم باشد دیگر قیمتی بر آن متصور نیست‌ودرباره چنین دوستی هرچه روادارید کم است و جنین کسی شایسته هرگونه ستایش و دلبستگی است ؛ چه بزرگترین آفت دوستی دوروئی و دو رنگی است که از دروغ ونادرستی ناشی میشود زیرا دوستان دورو وحیله‌کار درست **بباد نمائی** مانندکه‌هرآنندکه ازهرسو بادآید بدانسو میگرایند و این دوستان بجای دوستی ویاری برای‌شما زیان وناسازگاری دارند و هرجه محبت درباره آن‌ها بکنید از کیسه و دستتان رفته‌و آنها همیشه ناراضی و ناسپاسند. کسیکه راستگو شد دیگر دوروئی‌ودورنگی ندارد و بیکرنگی دوستیش برای شما پربها و سودمندست و بپایداری و دوستداری سزاوار دوست داشتن است .

اعتماد و اطمینان‌شایسته مردم راستگوست و بیشتر ازآن‌سزاوار است که این اعتماد و اطمینان خاطر بما شادی و مسرت درونی میدهد . خیلی مایلم که‌اعتماد بیشتری داشته باشم واین حس شریف را مالك‌شوم. ازینرو سعی میکنم که همیشه بهمه‌کس اعتماد داشته باشم ، بمردمی که‌در

کوچه‌وراه‌ونیمه‌راه برمیخورم‌میخواهم بهمه اعتماد پیدا کنم نه‌اینکه گمان کنید که میتوانم ازاینها رضایت درونی خودرا بدست آورم بلکه بملتها و اجتماعات اطمینان و اعتماد دارم و آنها را شایسته اعتماد میدانم .

راستی یعنی شایسته اعتماد :

آنجا که راستی نیست ترس و وحشت است .

و راستی دشمن ترس است . راستی وجدان شما را آرام ومرد را با شهامت میکند و باراستی هواخواهان بسیاری پیدا خواهیدکرد که از دل و جان خواهان راستی و درستی‌شما باشند زیرا همه‌کس درپی‌راستی و درستی است .

بهترین قسم راستی آنست که بارضایت قلبی همراه باشد این‌راستی وقتی دست میدهد که اخلاق ورفتارتان از هرحیث تهذیب شده باشد . در باره راستی ازین بیش سخن ها گفته اند و درستایش آن اقوال بسیار است ازینرو شاید لطفی نداشته باشد دراین بار بیش ازین سخن‌گوئیم

تنیسون در باره یك روح راستگو میگوید :

« این روح پر ازحرارت و گرمی است ، شاد و تواناست ، سالم و آرامست . »



-۷-

زندگی امیدواریست

میخواهید همیشه شاد باشید ؟ راضی و خشنود باشید ؟ در هر کار پشتکار داشته باشید ؟ همدم و همنشین خوش و خرمی همیشه همنشین وهمدمتان باشد ؟ **امیدوار باشید**

امید همدم و همنشینی است که روزگار شما را بشادی وشادکامی و عشق وبهروزی نزدیك میکند . امید بهترین فرد خانواده روحی‌ماست اگر بگوئیم نظم و ترتیب این جهان و اجتماع همه بسته بامیدست ، هیچ گزافی نگفته ایم و راستی **اگر امید نبود جهان ما یکسر تاریك و تیره بود** - رنج و زحمتیکه پدر و مادر برای بزرگ‌کردن فرزندانشان میکشند همه برای **امیدواری بمیوه آن نهال** و بارور شدن آنست . کودکی که بدبستان میرود از **امیدواری بعلم و دانش و بهره آنست**

جوانی‌که باحرارت بسیار و بگرمی تمام پی‌کار و تحصیل میرود از امیدیست که کار وتحصیل را وسیله رسیدن بآرزوها و خواهش های خود میداند . مردم نکوکاری‌که زندگانی خودرا برای آسایش دیگران ناراحت و ناگوار میکنند ازامیدی است که بثمر شیرین آنجهانی آن‌دارند امید همیشه خوبی ونیکی چیزها را بما نشان میدهد واگر نباشد

جز بدی و تیرگی چیزی دیگر نمیبینم . **اگر امید نباشد کوچکترین مشکلات زندگی چون کوه بزرگی بنظرتان میاید .** کوچك تریـن کاریکه گمان کنید بی‌اثر امید و فعالیتی که از امیدواری ناشی میشود انجام نمیگیرد ؛ اثر فعاله امید و امیدواری باندازه‌ایست که همه تمدن این جهانی خودرا میتوانیم بیکجا درگرو آن بدانیم و همه از اثر آنست حتی در سیاه دخمه های مصر پرتو تابناك امید وجود دارد .

و حتی در دخمه هیچ‌گوری نیست که هزاران پرتو امید و امیدواری وجود نداشته باشد .

امید میگوید :

هیچ ناگواری و دشواری مرا **دلسرد نمیکند** و ازحرارت وگرمی زندگانی‌من نمیکاهد . . . اگر مانعی ازآن بزرگتر ودشوارتر نباشدبیمی ازآن ندارم ، همه‌جا فتح وظفر نصیب وبهرهٔ منست و همه‌جا با خوشی و شادی همراه و همسفرم . . .

امید :

چون خورشید میتابد ، خورشیدیکه رو بکمال رود و اگر روزی پایش بمحیط گورستان برسد روز دیگر از جانب دیگر دوباره سرمیزند و چون خورشید صبحگاهی از نو طلوع میکند .

اگر لحظه‌ای پاره ابری آنرا بپوشاند ؛ نه آنکه ازپرتو و نورآن چیزی کاسته نمیشود بلکه همچنان میدرخشد تا آن ابر را بنیستی کشاند پس امید داشته باشید و امیدوار باشید و بدانید که با امید و امیدواری بهر آرزو ومقصودی که دارید میتوانیددست یابید وبدانیدکه بهترین‌معنی **زندگی امیدواری است .**

روحی که امیدوار باشد بی‌شك شاد هم خواهد بود ، زیرا هرجا

که امیدباشد پای شادی وشهامت‌هم بدانجا باز میشود ودست آنهارابدست ما میگذارد و همه جا شادی و امیدواری همدم وهمراه ما خواهندبود .

امرسون میگوید .

« **قدرت و توانائی با شادی و خشنودی است** » .

پس وقتی از اثر امیدواری شاد و توانا شدید نیکبختی هم از پس آنست ؛ زیرا زندگی نیکبخت یعنی زندگی شاد وتوانا، شادی وتوانائیهم که همان امید است .

« **بخندید تا دنیا با شما بخندد .** »

« **نگریید که دنیا بشما میگرید .** »

آیا میان خنده و زاری ، کدام یك بهترست و کدام یك‌را خواهید گذید ؟ شادی و نیکبختی میخواهید یا غمگنی وتیره بختی ؟ هردوبدست خودتانست و میل **میل شماست .**

اگر شادی و نیك‌بختی میخواهید هیچوقت با چهره گرفته‌بگردش نروید و بهنگام‌گردش چهره را غمگین ننمائید .

خود را در نظر مردم شاد جلوه دهید و شاد هم باشید تا پرتو تابناك شادی از چهره درخشانتان بدرخشد وقتی شما امیدوار و شاد باشید اثرش از چهره و رخسار آشکار میگردد .

کسیکه شاد وخندان باشد همه مردم آرزوی همنشینی‌اورادارند و بروزگار او رشك میبرند .

کسیکه شاد و امیدوار باشد از خطر بیمی ندارد و خطری باو رو نمیکند و هیچوقت در مسائل و مشکلهای زندگی سردرگم نمیشود .

بخوبی با مشکلها و ناسازگاریها میجنگد و همه‌جا پیروز و کامیاب میشود و همیشه نوای فتح و ظفر میشنوند .

پس امیدوار باشید یعنی شاد و خشنود باشید که **تندرستی و نیکبختی و خلوص و پرهیزگاری** همه را ازینراه میتوان بدست آورد وبدانها دست یافت .



— ۸ —

در هرچیز و همه‌جا زیبائی هست

امرسون دانشمند و فیلسوف امریکائی معنی و حقیقت زیبائی را درین سطر بخوبی بیان میکند:

« همیشه و همه‌جا ، حتی درگل و لای چیزی است که از خلال آن میخندد و ما را مجذوب خود میکند. »

زیبائی در همه‌چیز هست حتی درگل و خاك و هرچیزی که گمان کنید زیبائی‌وجوددارد ، منتهاچشم **دیدار آنرا مردمی دارندوکسانی ندارند**. اگر بدیده حقیقت بینی همیشه **ارزش مطلق** اشیاء را بنگرید در هرچیز پرتوی از آن خواهید دید . . . شادی و سروری که از دیدار زیبائی دست میدهد زندگانی را برای همه‌کس شاد و نیکبخت مینماید. اگر چشمان شما چنان آلوده بمنافع شخصی و مادیات است ، که ارزش واقعی چیزها را نمیتوانید درك کنید بسیار خوب ازنظر **ارزش‌وزیبائی نسبی** هم‌که باشد **باز هرچیزی زیباست** و پرتوی اززیبائی بهره میبرد.

پس‌بدانید که زیبائی برای‌کسانیکه بخواهند آنرا ببینند در همه‌جا هست ، حتی : « درگل و لای » و آنچه بدیده شما زشت بوده‌است.

درست است که جز آنچه درتراز قوای عاقله‌ماست چیزهای‌دیگر

را درست نمی‌بینیم و بآنها توجهی نداریم ولی اگر کمی شیفته و دلباخته جمال طبیعت باشید خواهیددید چگونه از درودیوار **زیبائی و قشنگی میبارد و چگونه ازخلال هرچیز زیبائی و قشنگی بما چشمك میزند و بشما مینگرد .**

کسیکه دلباخته جمال طبیعت است :

هر روز بامدادان ، که سپیده دمد ، ناظر طلوع خورشید است و شبهای مهتاب بدیدار ماه میشتابد و شبهای تاریك و تیره دلباخته‌ستارگان میشود ؛ ازصافی آسمان خشنود است وازوجود پاره ابرهاهم لذت‌میبرد؛ از سبزه و سبزی کوهساران و مرغزار ها شاد میشود و هنگامیکه زمین وآسمان‌یکسره پوشیده ازبرف میشودبازمیخندد . همیشه بخوبی‌وزیبائی وهنر چیزها مینگردکه « در همه چیزی هنر وعیب هست » وبرای‌آنکه زیبائی و هنر ببیند از زشتی و عیب‌جوئی چشم میپوشد ...

نویسنده‌ایکه میگوید : « دنیا بیابانی است ، که در آن صدای‌ناله و زوزه شنیده میشود . »[۱] بیشك معنی **زیبائی** و حقیقت‌آنرا نمیدانسته؛ و نمیدانسته که تا چه اندازه **زیبائی این جهان تعمیم دارد** بیشك نمیتوانسته آسمان نیلگون را بنگرد و زیبائی توده ابر های‌کوه پیکررا تماشاکند . چشم دیدار رنگهای‌گوناگون‌خورشیدرا بهنگام غروب‌آفتاب نداشته است و منظره جذاب صبح و عصر را ندیده است واز دیدارتجلی زیبائی بهره‌ای‌نداشته . رنك ارغوانی کوه‌ها را نمیدیده است که چگونه بآسمان سرکشیده و جلوه‌گرند چشم دیدار رنك های گوناگون گلها و طراوت و جلوه‌آنها را هم نداشته ! وازهوای لطیف بامدادی ودشت‌ها و چمن زارها بی‌بهره بوده است ، شیب و فراز دره و تپه ها رانمیدیده و

۱ ــ ازسخنان شوپنهاور فیلسوف و نویسنده بدبین آلمانی‌است. «٥»

آوای دلنشین آبشار ها و نوای مرغان خوش نوا را نمی‌شنیده است . . .
به ؛ چه دنیای قشنگی و چه زیبا دنیائیست ؟ . . .

باز بخرمن سخنان امرسون دست میزنیم و از خرمن آثار او خوشه‌ای می‌چینیم :

«دنیا نقاشی نشده وطلاکاری نیست ؛ بلکه از آغازپیدایش، زیبا آفریده شده . خداوند نخواسته است اشیاء را زیبا بیافریند بلکه آفریننده این جهان زیبائیست . »

همچنین چقدر موجود های این جهانی زیبا و متناسبند : زن ومرد پیر و جوان خرد و بزرك همه زیبا و ستوده‌اند وچقدر آرزو دارم که‌همهٔ اینها بمعنی زیبائی پی‌برند . **و چقدر خوبست که همه جویا وخواهان زیبائی باشند** ؛ اگر کسی خواهان زیبائی باشد چقدر زیبائیهاست که میتواند در خلقت خویش ببیند و راه دوری نرود : و اگر نمی‌توانید این زیبائی ها را ببینید همانا بدانیدکه از بدی و زشتی خودتانست نه ازعیب و زشتی چیزیکه از آن انتقاد میکنید .

اگر زشتی چیزهائی‌چون : ناخوشی ، عیب ، زشتی و پلیدی برای شما مسلم است کمی بیندیشید خواهید دیدکه اینطور نیست :

روح بزرك **وجنبه الهی انسان** دیر یا زود دوا و درمان اینها راهم پیدا خواهد کرد وجائی که چیزهای خوب وزیبا زیادتر و فراوان‌تراست چرا خود را پابند گله و شکایت از آنها بکنیم و چرا نیکی و زیبائی را برای‌زشتی وپلیدی از دست بگذاریم ؟ ! مگر آنکه طالب زیبائی‌نباشید ورنه حتی در جویهای پلید منازل محله های کثیف لندن و آن ناپاکیها ،

چهره بچه های بشاشی را میتوان دید که مانند **بچه های بیت اللحم**[1] نشانه تندرستی و سادگی و بی‌گناهی و زیبائی باشد !

آیا هیچوقت برای مشاهدهٔ زیبائی در اخلاق و رفتار دوستان و همگنان خویش دقت کرده‌اید ؟ یا ازین پس باین کار خواهید پرداخت ؟ چقدر میخواهید موجودها و افراد انسانی‌راتنزل دهید و کوچك بشمارید و ننگی برای چون خودی درست کنید و عیبی بتراشید ؛ چقدر خواری؟ با آنکه همیشه در همین مردم زیبائی و خوبی هست و اگر بخواهید میتوانید آن زیبائی و نیکیها را ببینید :

« در پر طاوس که زر پیکر است　　سر زنش پای کجا درخور است »

همیشه دلداده و شیفته زیبائی باشید ودرپی آن بر آئید و بکوشید که دوستان و برادران شما هم این‌چنین باشند . از دل و جان شاد باشید و بکوشید که شادی درونی داشته باشید همیشه وسایل شادی و شادمانی دیگران را فراهم کنید ودوست بدارید کسانیرا که در فراهم کردن‌شادی شما میکوشند ؛ همه را عزیز بدارید و همه را دوست داشته باشید .

خیلی جای شگفتی است که بعضیها میگویند : « **وقتی آثار همر**[2] **را میخوانیم‌مردان داستانی چون غولهائی بنظرمان می‌آیند .** »

---

۱ — بیت اللحم (بتلم) قریه ایست در فلسطین و در اینجا اشاره به **داود و عیسی** است ، که در آنجا بدنیا آمده اند و در بچگی آنجا بوده اند .　« م »

۲ — **هومر** شاعر و گوینده بزرك یونان‌است، که مولود درستش معلوم نیست و هفت شهر است که اهالی هریك از آنها همررا بدانجا نسبت میدهند همر شاعر داستانسرا و مصنف **ایلیاد و اودیسه** دو اثر منظومیست که نامش را جاودان ساخته .

همر در ایلیاد و اودیسه افسانها و اساطیر ملی و داستانهای‌رزی‌یونان قدیم را بنظم آورده .　«م»

هیچ شگفتی ندارد ، این مردم حتی نمیتوانند داستان مردان قوی و توانا و شجاع و باوفائی ، چون **هکتور**[1] را بشنوند و بخوانند یاقدرت و توانائی **آشیل**[2] مانندی را بپذیرند و یا شهرت و ثبات **آگاممنون**[3] را ببینند و **اولیس**[4] را بنجابت و وفاداری بشناسند ؟ راستی چه اندازه‌جای تأسف است که بخواندن تاریخ زندگانی پر افتخار و پر حادثه پهلوانان و بزرگان ارزشی ندهیم با آنکه **میتوانیم زیبائی وتوانائی را بخوبی در نظایر خود ببینیم** و از آنها پند بگیریم وسرمشقها داشته باشیم .

وقتی از ناکسان و ناجنسان ناکسی و ناجنسی دیدید برسوائی او فریاد نزنید زیرا حقیقت نادرستی آنها دیر یا زود آشکار میشودو بدرستی آنچه جستجو میکنید بموقع خواهید یافت ـ ما همگی عینک‌های رنگی میزنیم که‌رنك آن‌عینك‌هاازحالت‌وشخصیت‌روحی‌واخلاقی‌خودمانست‌زیرا **چیزی نمی‌بینم جز آنچه آرزو داریم که ببینیم و چیزی نمی‌یابیم جز آنچه جستجو میکنیم .**

اگر ما زیبائی را در دل خویش نیابیم آن را در دلهای دیگران

---

۱ ـ **هکتور** یکی از پهلوانهای داستان منظوم ایلیاد و پهلوان‌رشید و جنگجوی شهر **تروا** است که در جنك بدست **آشیل** پهلوان نامی کشته میشود وبا کشتن او داستان ایلیاد بانجام میرسد . «م»

۲ ـ **آشیل** پهلوان نامی داستان منظوم ایلیاد و قهرمان و خداوند شجاعت است که بدست **پاریس** برادر هکتور باتیری که بپاشنه پای‌او میخورد کشته میشود . «م»

۳ ـ **آگاممنون** پادشاه افسانه میسن و **آرگوس** « یونان قدیم» است که در **جنك تروا** بر دیگر پادشاهان برتری و سپهسالاری داشت.

٤ ـ **اولیس** ـ پادشاه افسانه **ایتاك** در داستان منظوم **اودیسه** از پادشاهان بزرگی است که در محاصره شهر تروا شرکت داشت و بحیله و نیرنگ شهر تروا را مسخر ساخت . «م»

نخواهیم یافت و برای یافتن آن از **طبیعت** و **دنیا** هم خیلی بزحمت می‌افتیم .

ممکنست بعضی ها بگویند که عقیده من خیلی یکطرفی است و بگویند که میخواهد آن **زشتی و پلیدی را** که در جهان وجود دارد انکار کند و چشم از حقیقت ووجود آن بپوشد .

درست است زشتی و پلیدی هست ، نمیگویم که نیست ولی چندان آشکار و جلوه گر نیست و **آن شایستگی را هم ندارد که با بودن نیکی و زیبائی همواره زشتی و پلیدی را برخ یکدیگر بکشیم .** زشتی و پلیدی هیچ ترسی ندارد و چه زشتی ها و پلیدی‌هاست که چاره دارد و درمان پذیر است . بلکه شایسته است بگوئیم که **همیشه در پی نیکی و زیبائی باشید و همیشه نیکی و زیبائی مردان بزرگ و نیکرا بنیکی ستایش کنید و بکارهای آنها بچشم ستایش بنگرید .**

کسانیکه درپی استخراج طلا هستند هیچ چیزی جز طلا نمی‌بینند **درپی طلا هستند و طلا می‌بینند** ، آنها گل وسنك و شن را نمی بینند . بلکه میبینند که در آنها طلا هست یانه . سنك و گل ولای را بهم میزنند و بدل خوشی طلا توجهی بکارخود ندارند و درجستجوی طلا هستند تا طلا بدست آرند .

جویندگان **الماس** در هزارها سنك وذغال و خاك و گلهای بی سود کاوش میکنند ووقت را در بهم زدن مواد قیری وگل و لای میگذرانند وانگاه پس ازمدتی میگویند :

« سنك قیمتی در آن نبود » نمیگویند که چه بود ! میگویند : « الماس نبود » سروکارشان همه با خاك و گل و سنك و ذغال و سیاهی و چرکی است ولی چون الماس میخواهند در میان آنها الماس میبینند

و الماس میجویند .

همچنین مجسمه سازها در توده های سنگ و گچ پیکر موزون و زیبای اشخاص را می‌بینند .

نقاشها در جرم ناپاك و چرکین رنگها شفافی رنك های طبیعت را مینگرند .

کسانیکه اززشتی و پلیدی‌سخن‌میرانند همانا ازبدبختی‌وسیه‌روزی هم شکوه‌دارند اماکسانیکه از خوبی‌وزیبائی حرف میزنند ببینیدچگونه در زندگانیشان خوبی وزیبائی آمیخته است. بشادی‌کار میکنند ، بشادی نغمه میخوانند ، بشادی زندگی میکنند . . .

« زیبائی همان حقیقت است ، زیبائی ابدیت است . »

زیبائی بتنهائی شما را بنیکبختی میرساند ، **زیبائی کلید دیگر نیکبختی است .**

— ۹ —

معتدل و میانه‌رو باشید

در هیچ کاری تندی و شتاب نکنید و هیچوقت در کار ها تندرو و عجول نباشید ؛ **همیشه معتدل‌و میانه رو باشید** که گفته‌اند : **خیر کارها در میانه رویست** ؛ هیچگاه **یکطرفی نباشید که هم افراط بداست‌و هم تفریط** ؛ زیاد پابسته مادیات نباشید و پابند آنها نشوید که شما را طمعکار و آزمند و آلوده مینماید . آز و طمع بزرگترین دشمنی است که اگر درنهاد کسی جای گیرد باین‌زودی ها دست ازگریبانش‌برنمیدارد تـا سیه روزش دارد و بخاك مذلتش نشاند ؛ کسیکه پیوسته آزمند و طمعکارست **راضی و قانع** نمیشود و وقتی هم که رضایت و قناعت نبود **حسد** هم رومیآورد ودیگر شادی و آرامش‌بشمار . و نخواهد نمود؛زیرا **آرامش و شادی از آزمندی و حسادت گریزان است** و اینها بهم رو نشان نمیدهند !

بیشترکسانیکه میگویند **مادی** هستیم ودم‌ازمادیات میزنند مردمی هستند که **هنوز معنی ماده را نمیدانند** و بحقیقت آن پی نبرده اند وگرنه این حرف گذشته ازعقایدی که باین روش نسبت میدهند هیچ‌معنی درستی ندارد ؛ گویا اینهم مد شده‌است و یکی از هزاران مدی است که

از آنها تقلید میشود ؛ اینها ، این‌مردم با بستگی باین‌حرف و این‌دستاویز بمعتقدات دیگران توهین میکنند و آنها را بزیر پا میگذارند ؛ نه اینها خوب نیست ، **عقیده وایمان هرکسی محترم است و بایدآنرا محترم داشت** . هیچوقت عقیده درست یا نادرستی را بدیگران ، اگرنمی‌پذیرند تحمیل نکنید .

همه‌کس در عقیده آزادست و باید هم آزاد باشد ؛ مردم میگویند : «**عیسی بدین خود موسی بدین خود**» چه حرف بزرگی‌است و چه معنی درستی را میرساند ، راستی گاهی مردم و توده هم سخنان بزرك و حکیمانه میگویند یا سخنان بزرك حکیمان را از دیر باز زبان بزبان میرسانند . از این سخنان ما نتیجه نگیرید‌که خواسته ایم برخلاف قول خود بدسته ای بد بگوئیم و از آنها انتقاد کنیم : نه ، بلکه چنانکه گفتیم میخواهیم بگوئیم که **یکطرفی نباشید** . در آنچه خوب است و پسندیده‌تندرو ویك‌طرف‌نباشید ، چه‌رسدبآنکه ، چیزی‌ناپسندوناشایسته باشد . کسانیکه با بستگی بمرام مادی‌گری پیوسته باهمه سرجنك‌دارند و میخواهند پای این‌وآنرا بمیدان‌گفتگو بکشند و با دلیل‌های‌ساختگی و هرچه نفی وانکارکنند اثبات مدعا کنند جزآنکه آرامش و شادی‌خود و دیگران را برهم زنند و زندگانی‌را بکام خویش تلخ سازند کاری‌دیگر از آنها ساخته نیست وگرنه هرکسی براه خود میرود و بدیگران چکار دارد . چه اصراری دارند که دیگران را هم بمسلك درست یا نادرست خود ببرند اینها همه افراط و تفریط است .

همانگونه‌که ما عقاید یك‌طرف و یك جهت حزب های دست‌چپ را نمیپذیریم و قبول نداریم ، همان‌جور هم بی‌غور و اندیشه هیچگاه

عقاید و گفته های دست راستیها را نمیپذیریم زیرا بعقاید افراطی‌وتفریطی هیچکدام اعتمادی نیست .

در جمع مالزیاده‌روی نکنیدزیرااگر بخواهیدمال‌بسیاراندوخته کنید هرچه جمع کنید و هرچه توده سازید باز هم این‌کار تمامی ندارد ! و انگاه میدانید که « **مال دنیا بدنیا میماند** » ؛ این حقیقتی است که همه میدانیم و به آن آشنا هستیم . گذشته از اینها وقتی مال و ثروت از اندازه احتیاج گذشت دیگر وجود و عدمش برای شما یکی میشود و یکسانست : **چه مال دیگری بدست شماباشد و چه مال ازشما باشد هردو یکسانست باید استفاده درست و منظور را برد** وقتی‌شمابمالی نیازمند نباشید داشتن ونداشتن آن‌یکی است وفرقی ندارد چه ازاندازه احتیاج که‌گذشت دیگر حرص مال وداشتن آن بادلخوشی دمسازنخواهد بود و **برای نهادن** اگر باشد **چه سنك و چه‌زر** یکی و یکسانست .

پول و ثروت برای اجرای‌کارها و آرزو های بسیار از بهترین وسایلست و خیلی‌کارها با آن میشودکرد که از وقت و عمر صرفه‌جوئی شود و بنیکبختی شما کمکها کند .

زیرا ، یکی ازوسایل نیکبختی رفع نیازمندیهای روزانه است که اگر پای حرص و آز در میان نباشد تا اندازه ای با پول بهتر از وسایل دیگر نیازمندیها رفع میشود ؛ ولی چنانکه گفتیم اگر از اندازهٔنیازمندی زیادترشد وکوشش و تلاش‌شما تنها برای‌بدست آوردن پول و توده کردن آن شد شما را ببدبختی میکشاند و هرچه حرص و آزمندی شما درین راه زیادتر شود بدبخت‌تر و بیچاره‌تر خواهید شد زیرا **یکی از دشمنان بزرك نیکبختی آزمندیست . آزمندی هم بدارائی و نداری‌نیست؛**

چه بسا مردم تهی دست و بیچیزی که غنی و بی‌نیازند و چه بساپولدارها و مردم ثروتمندی که شما گمان میکنید پولداری وثروت دارا وبی‌نیازند ولی نیازمند و مستمندتر از دیگرانند.

☆☆☆

برای هرکس وهمه کس آئین ومذهبی که بر **اصول عقل‌وقوانین اجتماع** باشد لازمست و عقیده درستی بمبدء ضروریست؛ اگر درست نگاه کنید، عموماً **بدکار و نادرست و بد رفتار کسانی هستند، که عقیده و ایمانی بمبدء و اصلی ندارند؛ و مردم بزرك همه معتقد و با ایمانند. کسیکه در دنیا بیك مبدء و بیك‌چیزی هرچه که باشد معتقد نباشد چگونه این شخص مورد اعتماد شما خواهد بود و چگونه باو اعتماد و اطمینان خواهید داشت ؟!**

آنوقتی هم که بشر آفتاب و ستارگان و آتش و مجسمه میپرستید و آنهمه‌پابند خرافات بود اشتباه نکنید در آنوقت‌هم زیبائی و حقیقت‌را می‌پرستید و ستایش میکرد[1] **وقتی‌شما مصنوعی‌را ستایش کنید‌درست مثل آنست که صانع آنرا ستوده اید** و حایلی میان شما وجود داشته باشد منتها چیزیکه‌بود آنوقت بی‌هادی و رهنما بشر **نمیدانست که‌معبود و گمشده‌اش کیست و کجاست؛ عقل ودانش آن‌روزیهم چندان‌از محسوسات بالاتر نبود** و این بود که هزاران سال پس‌از آنهمه گاو و ستاره و آتش‌پرستی بازقوم اسرائیل **بموسی** گفتند: «ماخدائی‌میخواهیم که آنرا ببینیم! چیزندیده را چطور بپذیریم وبستائیم تا خدا را ما برای یکبار هم که شده بچشم نبینیم بتو ایمان نمیآوریم! [2]» دیگر نمیدانستند

---

۱ - آب خواه ازجو بجو یا ازسبو کین‌سبو راهم مدد باشد زجو «مولوی»

۲- وَاِذ قُلتم یاموسی لَن نؤمِن لَكَ حَتی نَری اللهَ جهرَةً فاَخذَتکمُ الصاعقة وَاَنتم تَنظرون. « سورة‌البقره »

که‌خیلی چیزها هست که نمی‌بینیم و بوجودش یقین داریم یامخلوق‌ضعیف نمیتواند بحقیقت خالق توانا پی‌برد و آنرا ببیند و بشناسد. چگونه‌فکر محاطی میتواند پی‌بمحیط خود ببرد .؟!

اینجا درباره عقیده و ایمان چیزی نخواهیم گفت که بشما تحمیل نمائیم وسزاوار هم نیست زیراچنانکه گفتیم درباره عقیده وایمان‌باتحمیل و تبلیغ مخالفم تنها چیزیکه لازم است و باید آنرا بدانید اینست :

« اجباری نیست که شما دانسته وندانسته کورکورانه بدنبال‌پدران و محیط خود از مذهب و مسلك غلط آنها پیروی کنید بلکه باید پیرو **حقیقت و منطق و عقل** باشید درینصورت شما بهترین مذهب را خواهید داشت . »

خیلی‌ها در محیط اروپای امروز بتمسك **اخلاق** مذهب‌را ازدست میدهند ولی آنها نمیدانندکه **اخلاق** تنها در میان دوکس تحقق میابد و برای تهذیب یك‌فرد وضمیر و باطن کافی نیست . و انگاه این‌هم‌دستاویز و راه گریز دیگریست که برای خود درست کرده‌اند وگرنه **اخلاق‌جزو مذهب است** و ما هم اینجا که میگوئیم پیرو **حقیقت و منطق و عقل** باشیدنه‌آنکه **سه‌راه** گریز دیگر درست‌کنیم. نه ، بلکه ، باپیروی ازاین سه اگر بتوانید گلچینی از مذاهب عقلی بدست آورید خیلی خوبست ، وگرنه شاید این زحمت شما را هم درین مختصرکم کنیم :

هیچوقت در مجالس تبلیغ حاضر نشوید و از جنجالهای مذهبی‌تا میتوانید دوری‌کنید زیراهم آن‌شایستگی در شما نیست که سخنان‌کهنه کارانی را رد و قبول کنید و هم اینها همه دشمن نیکبختی و آرامش شما هستند .

گمان نکنید که در ینجا مذهبی جزین نشان میدهم و پیشنهاد انتخاب آنرا دارم . . . نه ؛ بلکه چنانکه گفتم مذهبی عقلی بشما می‌آموزم که خودتان بعقل ومنطق مذهبی برای خود انتخاب کنید ؛ چون **عقیده بمبدء و مذهب درستی نیز از وسائل نیکبختی است .**

اینك برای آنکه خوانندگان ما زحمتشان کم شود میکوشیم تا معنی و حقیقت چند مذهب مهم و رایج را بیکی دوکلمه تمام کنیم[1]

آئین اسلام : آئین اجتماعی و قانونی است .

« زرتشت : « راستی و اخلاق است .

« یهود : « صحی و قانونی است .

« مسیح : « اخلاقی وعرفانی است .

« کنفوسیوس « اخلاقی است .

« بودا : « ریاضتی و فلسفی است .

همه این مذاهب از راههائی که در پیش دارند دور یا نزدیك بیك مطلوب متوجهند و اگر پیروان آنها سر نزاع دارند پیشروان این مذهب همه باهم دوست و مساعدند .

نکته دیگری که هست با آنکه عقیده بمبدء و آئین درستی را پیشنهاد کردم باز هیچوقت در هر آئینی که باشد باندازه ای غلو نکنید که از کارهای دیگر بازبمانید ویکطرفه شوید زیرا انسان دردنیا کارهای مهمتری دارد که ممکنست از بابستگی زیاد وغلو مذهبی ، ازکار وزندگی بازماند همانگونه که گفتیم هیچوقت یکسره پابند مادیات نشوید وهیچگاه زندگانی این جهانی راهم منحصر بعبادت و گوشه نشینی وتهیه زادوتوشه

---

۱ - در ترتیب و پس وپیش مذاهب وافزودن مذهب زرتشت ترجمان نظر داشته است

سفر آن جهان نکنید و مثل کسانی که دنیای نقد را پل و راه آن جهان نسیه میدانند نباشید وسربار اجتماع نشوید و هیچگاه باسم **درویشی و عرفان** مآبی بگوشه‌ای بی حس و اراده نمانید و بانتظار مرك ننشینید که اینها همه افراط است ؛ این مردم با همه دانائی و معرفتی که از آن دم میزنند آخر پیش خود نمیگویند که اگر این اجتماع و این دنیاغایت و هدفی جز برای تهیه سفر آخرت نداشت هرگز بوجود نمیآمدوتلاش بشردر تمدن و آسایش خودکارگر نمیشد ؟!

پس در مذهب و زندگی و خوراك وپوشاك و هر فکری که هست تندرو و یکطرفی نباشید که **اعتدال و میانه روی کلید دیگر نیکبختی ا**،

گفتیم که در خوراك و پوشاك هم یکطرفی نباشید ؛ برای توضیح بیشتری میگوئیم کسانیکه مثلا در خوراك تنها طریق گوشتخواری یا گیاهخواری‌را انتخاب‌میکنندهردوبخطا میروند وهیچوقت نبایدیکطرفی شد ویکی ازایندو را برگذید.جقدر جای خنده بود وقتی یکی‌ازدوستانم میگفت « ما آخر نفهمیدیم که گوشت باید خورد یانه !؟ » گفتم « هم باید خورد وهم نباید » گفت اینکه همازشد ومرا هنوز از شبهه خارج‌نکرده است گفتم مگر هر چیز را باید از یك جهت در نظر گرفت ؛ بلکه دراین باره آخرین دستور آن است که یك هشتم خوراك شما همیشه باید مواد حیوانی باشد و هفت قسمت دیگر نبانی : همچنین دلبستگی و پابستگی بسیار برختهای مد وپسند روز یا بی‌علاقگی بنظافت و پاکی‌رخت ولباس همه بدو زشت است .

همانگونه که کار زیاد شما را خسته و فرسوده میکند بیکاری و تفریح بسیار نیزهمان اثر را دارد ؛ پس‌کار واستراحت هم هردولازمست آخرین نکته‌ایکه دیگر سخن خودرا درین‌بار بآن تمام میکنیم آنستکه **درمعاشرت و زندگانی هم خونسردی وخون‌گرمی هیچکدام تنها خوب و شایسته نیست ، اینجا هم معتدل و میانه‌رو باشید .**



چند دستور ساده

چگونه درکارها پایداری میکنید و امیدوار و با ثبات هستید ؟

چگونه عزم و اراده را بر شك و گمان برتری میدهید و بدان میگرائید ؟

چگونه رسم‌ها وعادتهای زشت را ازنهاد خود ریشه‌کن میکنید و بجای آن رفتار وکردار متقابل بهتر و ستوده‌ای برمیگذینید ؟

با بدیها و ناسازگاریها سر ستیزه پیدا نکنید و خود را بجای آنها نکشید و بخاك سیاه ننشانید ؛ بکوشید تا آنها را نیست و نابود کنید و از نهاد خود ریشه‌کن نمایید .

شکوه وشکایت کاری از پیش نمیبرد همیشه آرام و آرامش‌جو باشید و بدانیدکه آرامی و آرامش هرکسی بدست خودش است؛چنانکه تندی و ستیزه از اوست ، پس هر جیزهائیکه آرامی و آرامش شما را مختل میکنند دوری‌کنید .

باین دستورها کوشش و مجاهدت را بیفزائید و با آغوش‌باز آنرا هم بپذیرید وخیرخواهی‌را نیز همانگونه جویا باشید. دوستدار مردم‌نیك باشیدکه افکار بد و ناپسند شما را با یك نشست وبرخاست بآنچه خوب و پسندیده است تبدیل میکنند .

اگرشما شخص عیبجو و سرزنش‌کن و نقادی هستید و چیزی‌جز

ضعف و ناتوانی دیگران نمی بینید پیوسته از خوبی و نیکی آن کسانی که از ایشان انتقاد میکنید سخن گوئید و **بکوشید که خوبی و زیبائی زندگانی آنانرا بیابید** ؛ با این حال چیزی نخواهد گذشت که همه اخلاق شما دگرگون میشود و شما را از کجی براستی میکشاند چنانکه خودتانهم از این تغییر در شگفت خواهید شد ؛ چه شادی و سروری که از خوب فکر کردن و خوب این و آن گفتن بشما دست میدهد موجب آرامش و شادی زندگی خودتان میشود و کم کم همه عادت های زشت و ناپسند را ازشما دور میکنند .

همیشه بدقت فکر کنید و هیچگاه بی‌اطمینانی و بی‌تکلیفی بافکار خود راه ندهید .

هیچ چیزی بدتر و بدفرجامتر از آن نیست که عنان اخلاق‌وفکر را رها کنید تا بهرجا برود و بهرزه و ناشایستگی بگراید .

بدانید که نیرو و قدرت فکر و خیال قویترین نیروئی است که در جهان‌وجود دارد باکمك‌این نیرو در بهروزی و بهبودی خویش‌بکوشید[۱] و با این نیرو بی‌تکلیفی و بی‌تصمیمی و دمدمی بودن را از خود دور کنید و برای اینکارافکار خود را تمرکز دهید .

هیچگاه بی‌مرام و مقصد بی‌جهت و بیخود فکر و خیال نکنید که ازین نیرو استفاده های بسیار میتوان برد .

آیا خود را بفکر کردن بمقاصد مشخص و معینی برمیانگیزانید ؟ اگر فکر و روح شما تراوشهای علمی وفلسفی‌نداد و نمیتوانید درمسائل روحی و عقلی ، مذهبی و اخلاقی فکر و عقیده درستی داشته باشیدبآثار

---

۱ - برای چگونگی این قدرت و نیرو و استفاده از آن رجوع شود بتداوی نفس (طبیب خودباش) برنتیس مولفورد . «م»

گرانبهای بزرگان دست بزنید و از سخنان : **امرسون ، هومر ، شکسپیر روسکن و کارلایل**[1] خوشه چینی کنید وشاهکارها و آثار گرانبهای فلسفی و اجتماعی را بخوانید و از خواندن افسانه ها و رمان های پوچ دوری کنید و وقت را بخواندن آنهااز دست ندهید . از خواندن کتابهای فلسفی و سودمند اجتماعی یادداشتهائی تهیه کنید و پند ونصایحی بگوش بگیرید و آنها را پیوسته بکار برید . بکوشید که از هیچ مطلبی نفهمیده نگذرید و هر ورقی که میخوانید معنی آنرا تمامی بدانید و هر آنچه میخوانید بفهمید ودر جاهائیکه فرصت کوچکی بدست میآورید ، چون دراتوبوس و راه آهن وکشتی و مانند آن در اطراف آنچه خوانده‌اید فکر کنید .

هیچگاه بموهومات نپردازید و بآنچه بیهوده است فکر نکنید ؛ وضع زندگانی اجتماعی را موهومات برهم میزنند واینها آن شایستگی‌را ندارد که شما را از کارهای دیگر و مهمتر باز دارد .

در یکزمان جز یك چیز تنها فکر نکنید ، وقوای روحی‌خود را گسسته‌وپراکنده ندارید و بلکه‌همیشه فکر را بروظایف ومنظورهائی که دارید تمرکز دهید . برای انجام‌کار وموضوعی که درپیش‌دارید کارها و موضوعهای دیگر را از مغز خود دور کنید تا آن کار بهتر و زود تر انجام بگیرد .

بلند طبع و عالی همت باشید و بپستی میل نکنید و بآنچه بهتر است‌بگرائید . اززندگانی گوشه گیری‌وتنها دوری کنید. درکار های‌بزرك باعاقلان‌مشورت کنید ، زیراخودتان‌نمیتوانیدچون دیگران بمعایب‌خویش چنانکه باید پی‌ببرید .

---

۱ - توماس کارلایل فیلسوف و نویسنده انگلیسی متولد سال ۱۷۹۵ «م»

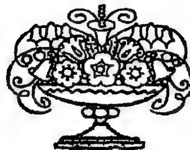
طبیعت را دوست داشته باشید تا طبیعت شمارا دوست بدارد

طبیعت با شما حرف میزند شما زبان آنرا نمی‌فهمید؛ ولی زبان طبیعت دل و قلب شماست و در آنجا اثر آنرا بیابید.

درختها، جویبارها، کوهساران، همه زبان دارند و کتاب طبیعت همه‌جا گسترده است و همواره **کتاب خرمی باید خواند ...**

پایان

چاپ اول ۳۰-۶-۳۱۶



فهرست

راه موفقیت یا تربیت نفس

حافظ یکتائی

مدت ده سال برای تهیه و تدوین دیوان حافظ و تطبیق متن باچهل نسخه خطی و چاپی کوشش شده تا دیوان کامل حافظ که مورد علاقه خاص و عام است از هرحیث آراسته و پیراسته وکامل و جامع گردد. همچنین بابحث درعقاید و افکار حافظ و سیر و سلوك در مذاهب و مسالك مختلف تصوف و عرفان حافظ را چنانکه بوده است معرفی نمایند و برای شناسائی حافظ گذشته ازشرح کامل زندگانی و احوال او و تحقیق در شأن نزول غزلها و نقل عقاید صاحبان تذکره و تراجم احوال در مسائل زیر بحث شده است:

حافظ و تصوف ـ حافظ و تشیع ـ وسعت معلومات حافظ ـ سفر های حافظ بخراسان و آذربایجان و حجاز ـ چگونه دیوان حافظ تدوین شد ـ تعبیراتی که دردیوان حافظراه یافته ـ ترتیب ابیات ـ **سی و دوغزل ازحافظ نیست ـ سی غزل جدید از حافظ ـ دوغزل که بخط حافظ بدست آمده شان نزول تاریخی غزلها** ـ اشعارلطیفی که در برخی ازجنگها بنام حافظضبط شده و تاکنون چاپ نشده است.

دوران پرآشوب زندگانی حافظ ـ جوانی حافظ چگونه گذشته است اشعاری که حافظ در جوانی فرموده ـ نگاهی بتحولات تاریخی زمان حافظ ـ آیا منظور حافظ از می چه بوده؟ ـ حافظ صدای خوش داشته است ـ لحن آمرانه و استبداد رای حافظ ـ یك بحث دلنشین راجع به «آن» ـ شعرائی که حافظ از آنها یاد کرده است ـ لباس حافظ

حافظ در سیر وسلوك ـ مضامین عرفانی و تصوف در اشعار حافظ حافظ و تصوف ـ حافظ در سلك فقر و درویشی ـ حافظ فقیر و درویش ـ حافظ و خاکساری ـ پیر حافظ ـ حافظ در سلك عشاق ـ حافظ و ملامتیه ـ ملامیه یا ملامتیان ـ صلاح و سلامت ـ حافظ خلوت نشین ـ حافظ و قلندری ـ یك تحقیق درباره اصل قلندری ـ حافظ درطلب وطریقت.

حافظ و آئین‌های ایرانی ـ مانوییم ـ مذهب خراباتی ـ فلسفه زروانی ـ گناستیسیسم ـ اشراق وعرفان وسرچشمه عقاید ایرانی آن ـ مهرپرستی و آئین مغان ـ حافظ و آئین رندی ـ **حافظ آزاده** ـ طبیعت وزمان وتفکر و فرق مذهبی و فلسفی ـ حکمت الهی ـ عشق و حقیقت اینها مختصری از مباحثی است که در مقدمه بحث‌شده بعلاوه یك تابلوی رنگین از آرامگاه حافظ

در ۷۲٤ صفحه بزرگ بها ۱۵۰۰ ریال

نابغه ادب

شاعر عصر ماشین

مکتب نوین نظم و نثر فارسی

بقلم : یکتائی

درغالب مسائل ادبی و تحول نظم و نثر و روشهای مختلف نثر ونظم بسبك نوین و مطلوبی سخن میراند .

از بدو خوب و زشت و زیبای نظم و نثر های فارسی آنچه تاامروز هست و نوشته شده انتقاد و نکته سنجی میکند و راه و روش گویندگی و نویسندگی را بدرستی نشان میدهد و معایب هرسبك را در لباس قهرمان داستان مینماید :

داستانیست فکاهی که زندگی علمی و ادبی نابغه بزرگی(!) را با بیشتر نویسندگان و شاعران تا بامروز میسنجد . در فصل های ششگانه این کتاب ازهنرمندی شاعری نابغه و چگونگی : **نظم ونثر وگفتارودانش و رفتار او** سخن رانده شده و همه چیز نویسندگی وگویندگی را خواهید یافت و در باره بیشتر کتابهای نثری و روش های گوناگون نویسندگی و گویندگی عقایدی بدست میدهد .

در ۱۵۸ صفحه بقطع معارفی باجلد زرکوب بها : ۳۵ ریال

نبرد های من

نگارش : کاپین فونك

با سرآغاز مارشال فوش

ترجمه : یکتائی

کاپیتن فونك از قهرمانهای هوائی ملی فرانسه است که نام او را در ردیف « گینمر » میبرند و موفقیتهای‌هوائی او صفحه‌ای از افتخار های‌ملی فرانسه را تشکیل میدهد

در ٤۰ فصل و ۱۹۰ صفحه با ۳ تصویر بزرك رنگین و ۲ تصویر در متن

بها باجلد رنگین ۳۲ ریال باجلد زرکوب ۳۵ ریال

این کتاب اکنون نایاب است

فرهنگ یکتائی

فرانسه بفارسی

از واژه‌های متداول علمی - ادبی - فنی و بازرگانی

تنها فرهنگ تمام مصور فرانسه بفارسی است .

بقلم : یکتائی

جامعترین فرهنگی است که برای دانشجویان تألیف شده ، ترجمه دقیق و درست . رعایت لغت های فارسی و تلفظ لغات فرانسه و وجوه و زمانهای مختلف افعال و ذکر برخی جمله های معروف و تصویر های بسیار و چاپ نفیس از مزایای خاص این فرهنگ است : داشتن این فرهنگ شما را از حیث لغت از لاروس کوچك فرانسه بی‌نیاز میکند .

بسیاری لغت . قطع کوچك وارزانی بیشتر بترویج این فرهنگ کمك مینماید .

با ۷۱۳ کلیشه و ۲۸ گراور و ٤١ تابلو و پرچم های رنگین کشورها و جلد زرکوب و روجلد الوان چنانکه در مطبوعات فارسی بی‌نظیراست .

سری اول آن پانزده روزه تمام شد سری دویم نایاب و سری سوم نزدیك باتمام است

در ۱۳۸۰ صفحه بقطع هشت ورقی بها : ۱۲۰ ریال

میهن و میهن پرستی

از : پل‌میکل

ترجمه : مجید یکتائی

تشکیل و تحول اجتماعات ملل - اساس پیدایش اجتماعات بشری - خانواده - جامعه - میهن پرستی چیست - میهن و میهن پرستی .

در چهار فصل و در ٦٤ صفحه بها : ۱۰ ریال

اسرار دست

جامعترین کتابیست که درین زمینه از آثار اروپائی و امریکائی تدوین شده چاپ سوم - در فصول متعدد و ۱۵۲ صفحه با ١٤ گراور رنگین و ۹۷ کلیشه بامزایای بیشتر بتازگی انتشار یافت . بها : ۳۰ ریال

خویشتنداری

تملك نفس . نگارش ـ پرفسور هکتور دورویل

ترجمه : یکتائی

بهترین مهذب شخص و افرادست

چاپ سوم ـ در ۲٤ فصل ۱٤۰ صفحه با ۸ کلیسه بها : ۲۵ ریال

راه موفقیت

تربیت نفس ـ نگارش : خانم لی‌لی‌آلن

ترجمه : یکتائی

بهترین مربی شخص و اجتماعست

چاپ سوم ـ در ۱۰ فصل و ۱۰۰ صفحه ـ بها : ۲۰ ریال

طبیب خودبا

تداوی نفس ـ نگارش : مولفورد امریکائی

ترجمه : یکتائی

بهترین پزشك شخص و خانواده است

چاپ سوم ـ در ٤ فصل و ۱۲۰ صفحه ـ بها : ۲۰ ریال

تملك نفس ، تربیت نفس ، تداوی نفس سه کتاب اجتماعی و روحی و اخلاقیست که برای تهذیب و پرورش روح وجسم و بهبود زندگانی‌ومعاشرت و برای پیروزی وکامیابی بهترین مکتب زندگیست .

علم مغناطیس و تاریخچه آن

بقلم : یکتائی

تألیف جامعی‌است درعلوم‌روحی و مغناطیسی ، علم مغناطیس،مغناطیس شخصی . هیپنوتیسم . خواب مغناطیسی . مغناطیس جدید . مغناطیس درمانی . روش احضار ارواح . روشن بینی و دیگر رشته های علوم روحی و مغناطیسی هریك با تاریخچه آن نشان داده میشود .

در ۸ فصل با۲۸ گراور وکلیشه وپشت‌جلد رنگین ـ در ۷۰ صفحه بها:۱۲ریال اکنون بکلی نایاب است و چاپ‌سوم آن بزودی منتشر خواهدشد